

اما تلف اموال و امتحان پس خود ظاهراً است که عمارت عالیه و مکانات مشتمله
 در یک ساعت بر زمین افتادند و چنان بزرگ افتیده بودند که در دویار و باهمان
 یک خانه بر دیگر و از دیگر بر دیگر افتاده بود شهرت با منی آهنی را دیدیم که بیچ و تاب خورد
 رنج و کلوچ گردیده بهم پیچیده بودند هر چه اثاث البیت در خانه ما بود از قلم چارپائی تا
 دگهواره ما و صندوقها و ظروف چینی و سی همه در هم و بر هم شده شکسته و ریخته
 بعد از ده دو از ده روز که ما آنجا رسیدیم مزدوران از خاک می برآوردند و یک یک چیز
 آورده پیش روی حضرت ایشان میداشتند اگر چیزی اسباب بازی یا لباس
 فرزندان و دختران میدیدند از دیدن آن چهره ایشان متغیر میگردد و بے اختیار دل
 سوخته و غم تازه میشد و بزبان فقط این قدر میگفتند که بے این چیز از فلان صاحبزاده
 است و این چیز از فلان دختر برید این را بگوشتی بدارید یا فلان طفل و کچه را خیرات
 بدیدید. لهذا مزدوران را مانع کردیم که این جور چیزها پیش روی حضرت ایشان نیارند
 و دل شان کباب نکنند. در اینجا این سخن بهم بخاطر دارند که با وجود انهدام مکانات بلند
 و بیرونی فقط یک کتب خانه حضرت ایشان که بر بالای کوهی تہ خانه بود و اکثر خود
 در انجامی نشستند و وقت نیمروز خواب آنجا میکردند از انهدام محفوظ ماندند و در آن
 نشد کتابها منی قلمی صحیح و سلامت باقی ماندند و از سلامتی کتب خانه شکر حضرت الهی
 جل شانہ بجای می آوردند.

اما آلام جهانی پس علاوه از احوال مذکوره و هلاک النفس و اموال حضرت ایشان را
 در آن واقعه جزاحتی بر زنانی چه رسیده بود که آماں کرده خراب شد و دوسه ماه
 تکلیف آن طول کشید کیفیت آن میفرمودند که ما در آن شب در کوهی علیحدہ
 خفته بودیم و عیال و اطفال در کوهی علیحدہ. در وقت زلزله بجز حرکت عنیفه از خواب
 بیدار شده بزودی ہولناک برخواستہ از خانه بیرون شدیم بخیمال آنکہ عیال و

اطفال را هم خبردار کرده از خانه بیرون گمب ہیں کہ از خانه بیرون شده بصبحان رسیدم گرگ رفته
مکانها بر زمین افتادند و بجز کت زلزله چون آسیانگ زمین از پائے من بیرون رفت
دمن بر زمین افتاد و بعد از سکون فوراً بر فاستم در انحال از جان خود خبر نداشتم در پس
پای عیال و اطفال دو دیدم چون صبح شد دیدم کہ تمام پانچائے من بخون آغشته
است و بر زانوی من زخمی رسیده است معلوم نیست کہ از بالا صد مرتبه خشته یا
توک آہن بر زانوی من رسیده یا وقت افتیدن چیزی بر زانوی من خلبیده اخیر آرزو
باکے نہ کروم و بکار کشیدن اموات و تکفین و تدفین او شان مشغول شدم روز
دیگر دو زیادہ محسوس شد و آس کرد و گرگ گردیدہ مایاں کہ بعد از دوہ دو از دوہ در شاہولی
بجھو عالی رسیدیم دیدیم کہ حضرت ایشان در یک رواقی خورد و ریاضی چھوہی زیر سایہ
درخت شفتالو نشسته اند از دوہ آس پاسبی طاقت بر خاستن ندارند نماز
نشستہ می خوانند ناچار برای جاسی ضرور بر عصا بر خاستہ میروند و جبہ بعد از دوہ و
دو از دوہ روز رسیدن ما بجھو شریف این است کہ من در آن روز ہا در میر بودم
از شہر کراچی خبر رسید کہ در علاقہ بلوچستان زلزله شدیدہ شدہ است و شہر
کوئٹہ غرق شدہ است کسی را رفتن کوئٹہ نید ہند ناچار گٹ شکار پور گرفتہ
بشکار پور آمدم برادر م حافظ ہاشم جان کہ در منڈہ بود او ہم با ستمل ع این خبر دانہ
شکار پور شدہ آمدہ بود در شکار پور این حال بود کہ تمام فہ ما تکدہ و از آہ و نالہ و گریہ و فغان
پر بود چر کہ اہل شکار پور و سکھر و پنجاب و سندھ بسیاری در موسم گرمی بکوئٹہ رفتہ
بودند ہر روز خبر مردن آنها یا مجروحان و زخمیان نیم بسمل بخانہ خود ہا می رسیدند و
در خانہ ماتم پر پامی شد و از آہ و فغان و گریہ و نالہ شور بالامی شدہ گاڈمی ہٹے اپشیل
روز و شب پیانی از کوئٹہ و حد و بلوچستان می رسیدند و مردم را از کوئٹہ و حد و آن
بہر آہ سندھ و پنجاب می کشیدند چرا کہ در آن ملک نہ جائے سکونت و نہ مکان

آسائش و نہ اسباب زندگی و نفوت و معاش انسانان ہمہ زیر زمین مدفون شدہ
 و معدوم گردیدہ بقیۃ السیف را بہ اسپتالہائے سندھ و پنجاب روانہ میگردند
 و حکومت یک قلم رفتن کوٹہ را ممنوع قرار دادہ بود بیچ فردی و احد من البشر را اجازت
 رفتن نمیدادند بغیر ملازمان سکاری کہ برائے خدمت بسیاران یا انتظام کاروبار سکاری
 برود چرکہ علاوہ از تکلیف معاش و ناموجودی خورد و نوش خوف زلزله تا هنوز باقی
 بود ہر روز و شب گاہ و بیگاہ حرکتہائے زلزله و آواز ہائے ہیہہ شنیدہ می شدند
 مایان در شکار پور حیران و پریشان مانند ہم نہ پائے رفتن نہ جائے ماندن مگر این قدر از
 خان عبد الغفار خان پسر الہد نہ خان کہ بعد از واقعہ زلزله تازہ از کوٹہ آمدہ بود مارا
 خاطر جمعی رسید کہ حضرت ایشان بخیر زندہ اند باقی دیگر متعلقین تمام بحق رسیدہ اند
 و من حضرت ایشان را بچشم خود در شابو کلی رفتہ دیدہ آمدہ ام خیرا ہر دو برادر برائے
 رفتن کوٹہ بسواری ریل یا براہ موٹر ہر چند کوشش کردیم کامیاب نشدیم تا کہ پولیٹیکل
 ایجنٹ کوٹہ سہ کس از معززین شکار پور رابرائے معائنہ احوال کوٹہ و صلاح و
 مصلحت طلب نمود در انہا یکی از مریدین و مخلصین حضرت ایشان خان بہادر
 میاں علی بخش خان ممبر کونسل وائس لے ہند ہم مدعو شدہ بود اور در رفتہ برائے
 ما و برادر و یک خادم پاس رفتن بشابو کلی خاص از پولیٹیکل ایجنٹ گرفتہ آورد و
 مایان بواسطہ آن روانہ شدہ بحضور دالار سیدیم و نمونہ نفع صورت قیامت صغرے
 در کوٹہ معائنہ نمودیم۔

بعد از سہ چہار روز حضرت ایشان مرا اجازت رفتن بسندھ دادند و فرمودند کہ در
 شانہ کسی از مایان نیست مشابہہ گاہ بردید و این اسباب سہ چہار ہفتہ و در سہ صندوق
 سامان کہ از ویرانہ ہایدست آمدہ است ہمراہ خود برداشتہ بخانہ برسان چرکہ درین ایام
 دزدان و ظالمان را موقعہ تہیب و سرقہ خاطر خوان بہ دست رسیدہ است مردمان مردہ و

خانه را در آن شده اند بر اموال مردم خوب دسترس پیدا کرده اند من حسب الامر
 اسباب برداشتنه بخانه آدمم و متعلقین این جانب را از اوقات بکوشه و احوال حضرت
 ایشان مطلع کردم بر سئو تشریف آوری سنده ما خود حضرت ایشان را عرض داشته
 بودیم مگر مرضی ایشان نشده فرمودند یکی آنکه در اینجا این کار کشیدن اسباب و صفائی
 مکانات مهندمه ضروری است دویم آنکه پائی ما نا حال طاقت رفتن ندارد این زخم
 چیزه بهتر شود پس خواهم آمد شما حالا بروید بایاں پس خواهم آمد

درین اثنا بر ادرم عبد الستار جان که در کراچی بود بجد و جهد تمام کیفیا کاں خود را
 بکوشه در خدمت والارسانید مگر زخم زانو روز بروز صورت خوفناک میگرفت تب هم
 همراه آن پیدا شد در آنجا علل و معالجه مشکل حکیم و ڈاکتر یاد و دید مطلوبه ناپیدا پس
 مصلحت کرده حضرت ایشان را بکراچی آوردند و در بنکله خان بهادر غلام قادر شعبان
 فوکش شدند مگر که یکی از مخلصین صمیمی بود بجان و دل در خدمت و میزبانی و تیمارداری
 حضرت ایشان کوشید علاوه از فادمان و متعلقان خاصه دیگر مردمان که هر روز برائے
 عیادت و فاتحه خوانی می آمدند همه را بغراخ دل و کشاده کستی خدمت و ضیافت می نمود
 تقریباً یک ماه در آنجا اقامت شد هر گونه معالجات و ڈاکتری و یونانی بعمل آمدند و ڈاکتران
 هر چند برای پریشین کوشش کردند حضرت ایشان قبول نه نمودند و فرمودند که حالا طاقت
 نشستن و نماز خواندن دارم اگر آنها پریشین کردند مرا حرکت کردن نخواهند و نمازها
 من قضا خواهد شد آخر الامر زخم چیزی بهتری پیدا کرد و طاقت برخاستن بر پائی پیدا
 شد بعد از آن برائے تسکین قلب محزون بزیارت اجداد کرام بطرف سرسند شریف
 دهندستان روانه شدند و ایام گویا چندی روز در ثملہ دسولن اقامت فرمودند و بعد
 از آن بدعوت خان بهادر عبد القادر خان محمد حسین سندھی بجانگڑه تشریف بردند و از آنجا
 مراجعت فرمودند بجز بجائی خود در رنده سایداد تشریف آوردند

در کراچی روزی نقل فرمودند که در آخر عمر حضرت نکلان از هم زخمی برزبانو رسیده بود
 در مسافری بطرف ناره اسپ و قنت سواری نگه زده بود و همین احوال بطرف ماد
 نگه نوشته فرستادند و در آن نوشته بودند که از زلای من بسیار خون تشرش نمود
 حضرت ایشان فرمودند تشرش عجب نغظ است. شاید نغظ افغانی باشد از آنجا که
 نموده اند که در نغظ افغانی آواز ریختن آب و باریدن باران را شمر میگویند
 باید دانست که صبر را بسیار اقسام و انواع است از انجمله یکی معنای مشهور و
 معروف است که بر آفات و مصائب واقعه جزع و فزع نه نماید رفع صوت
 و بکا و ضرب صد و دوشق جیوب و غیر ذلک نه نماید و از خدای تعالی تمولای خود صل
 و علایشان شکوه و شکایت نه کند بلکه بر قضا و قدر اذ سبحانه و تعالی راضی شده کابر خود
 آسان گیرد و بگوید بدانکه انا لله وانا الیه راجعون ط

نوع دوم آنکه عند وقوع آفات و بلیات و ورود شدائد و مصیبات ثابت قدم
 نماند پست بهت و دل شکسته نشود و از عزم راسخ خود باز نگرود و بهر مشقت و تکلیف
 که او را در راه وصول بمنزل مقصود پیش آید قدم پیشتر بردارد و مایوس شده ترک سعی و
 کوشش در عمل و ادای فرایض منصبی نه نماید مثلاً اگر فاجعه باشد از جهاد و نگر و اند
 و اگر در شهری طاعون و وبا افتد از خوف آن ریز نکند و اگر مبلغ و مدرس باشد از کار
 خود دستبردار نشود و علی بن ابی القیاس و باین نوع اشاره است در آیه کریمه و الصابری
 فی البأساء رای المصیبة) و الصبر ای الفقر) و حین البأس (ای حین
 المحاسرة) اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون ط

اما نوع اول پس از آنچه بالتفصیل مذکور شد دانسته شد و اما نوع ثانی که عجب
 تر از اول است پس بدانکه هرگاه حضرت ایشان بعد از وقوع این واقعات و مصیبات
 جانی و مالی و سفر شد و ستان بخیر بجای خود در شده ساید در رسیدند و تا هنوز ضعف

و نقاہت جسمانی باقی بود و بعد اولاد و متعلقین خود را طلبا بنیادہ ارشاد فرمودند کہ "شما
 دریں ایام طیاری تزیین حج اولاد و بند و بست شادی ہائے فلان و فلان کردہ بودید
 حالہ چرا خاموش نشستہ اید و بکار و بار خود مشغول نمی شوید" ہنگامی را رفت و
 گریہ آمد عرض داشتند کہ آغا این قدر صدقات و اوقات حضرتت ایشان را رسیدہ
 اند و زخمہائے آن تازہ است مایاں بچہ ہوی و کدہام خوشی دست و پیریں کار ہا بنیادیم
 و مشغول شادی ہا شویم حضرت ایشان فرمودند نہ بابا اینطور نباید کرد از سبب ناخوش
 نشینید ہرچہ شدنی بود شد ہرچہ گذشتی بود گذشت آنرا یاد نکنید و بکار ہائی خود
 مشغول شوید ما شمارا اجارت میدہیم بروید و فرض ادائیگی خود زد و بکنید کار ہائے نامہ
 این طور است شادی و غمی رنج و راحت در پس یکدیگر می آید و میرود۔

۵ درین چین کہ بہار و خزان ہم آغوش است

زمانہ جام بدست و جنازہ بر دوش است

توکل آن است کہ کسی کار خود را بدیگری بسپارد و بر حسن تدبیر عمل
 او اعتماد بکند۔ دکیل و مؤکل و توکیل ازین باب اند گویند فلان

تفویض و توکل

کس برای کار خود یا دعوی خود فلان کس را دکیل گرفت یعنی بر خبرت و بسیرت
 او اعتماد کردہ کار خود را با تفویض نمود و او را از جانب خود مختار گردانید۔

و شعر عا آن است کہ بندہ بر فضل و کرم مولای خود جبل و علا شانہ اعتماد کلی داشته
 اورا ناصر و معین خود دانستہ کار ہائے خود را با سبحانہ و تعالی تفویض نماید و یقین
 بکند کہ دکیل من از من زیادہ بہتری داند و از من زیادہ خیر خواہ من است ہرچہ او
 در حق من میکند برائے من خیر و بہتری است و عین صلاح و فلاح اگر موافق رائی
 از کا میابی است نہو المراد المقصود و گرنہ تا این تا کامی بظاہر فی الحقیقہ معین کا میابی
 است بلکہ صد بار از ان بہتر۔

توکل و خبرت

۵. گریز و بجز کشتی را شکست صد دستی در شکست خضر است

و مشتار این صفت حسن ظن است بخدای تعالی و ایمان کامل بر قدرت کامله و حکمت بالغه او سبحانه و تعالی و نتیجه آن قوت دل و جمعیت خاطر نشاط در عمل و وثوق در کامیابی است چرا که اولیقین دارد که من ناصر و معین دارم بے یار و مددگار نیستم.

کسانے میدانند که کسب و کار منافی توکل است و خاموش معطل نشستن توکل مگر این سرسری غلط است کسب کردن و عمل نمودن و در کامیابی خود بر قدرت و امانت و مدد او سبحانه و تعالی کمر بستن و دل خمی داشتن عین توکل است خدای تعالی متوکلان را دوست دارد و الله یحب المتوکلین و هم کاسب را دوست دارد کاسب حبیب الله اگر کسب و توکل با هم منافی و متضاد بودی هر دو را چگونہ دوست داشتی. مولنا زعم در قصه شبیر و روباه معنای توکل را خود بطور واضح کرده و گفته

کار کن پس تکیه بر جبار کن	گر توکل می کنی در کار کن
با توکل زانوی اشتر ببند	گفت پیغمبر با و از بلند صلی الله تعالی علیه وسلم

یعنی کار کردن با توکل گفته می شود نه کار گذاشتن را مثلاً سفر کردن، حج رفتن، جهاد کردن، هجرت نمودن، زراعت و تجارت کردن همه بنوکل صورت پذیرد و انجام میشود گفته می شود که فلاں کس توکل کرد و این کار کرد و گفته نمی شود که توکل کرده این کار گذاشت. سفر نکرد توکل کرد، حج نکرد توکل کرد، جهاد نکرد توکل کرد اگر دشمن بر سر بلاد اسلام تاخت آورد توکل این است که با وجود قلت عدد و عهد و بر نصرت و مدد مولائی خود صلح

علا شانه توکل کرده بمقابله و مقاتله برآید نه آنکه در زمانه در بسته بنشیند و بگوید من توکل کرده ام. باقی احکام توکل و درجات متوکلین در احیاء العلوم باید دید اگر گفته شود که شما کسب و عمل را عین توکل گفتید کافر هم کسب و عمل میکند پس باید که آنرا هم متوکل گفته شود گریم نه. کافر توکل بر کسب و عمل خود میکند و مومن توکل بر خدا و فضل و کرم مولای خود جل و علا شانه. متوکل آن است که تکیه بر خداست خود و حده لا شریک له بکند نه آنکه بر غیر او تکیه بکند نظر کافر بر اسباب و علل دوخت است و نظر مومن بر فاعل مختار تعالی شانه خیر و شر نفع و نقصان را از جانب آر میزند نه از جانب بیخ و مطرقه. و یو آرا از بیخ شکایت کرد که چرا بے گناه سینده مرا می تنگانی؟ گفت از مطرقه پرس که چرا بر سر من میگوید از مطرقه پرسید گفت من هم بے اختیار هستم در دست فاعل مختار هستم از دست پرس که چرا بر سر من بیخ میزند.

پس آنکه بر غیر او سبحانه و تعالی تکیه کند انسان باشد یا مال دولت یا کسب و علم و عمل خود آن از متوکل است و نه مومن کامل. تکیه بر سبب الاسباب کردن باید نه
بر اسباب ه

تکیه بر دیوار کردم خاک باریدن گرفت

خاک با دابر سرشش کان تکیه بر غیر می کند

مطلب که توکل بر چشمه به حسنات است و اصل جمیع صفات مثلاً صبر و شکر و حب خدا صل و علا و رضا بقضا و جود و خادج و جهاد و فرد بطلب دینی و دنیوی همه ازین صفت حاصل می شوند و برین اصل متفرض میشوند ازین سبب او سبحانه و تعالی در قرآن مجید بار بار توکل را ستوده است و متوکلین را دوست خود خوانده است. حضرت ایشان که درین صفات و حسنات از اقران خود فائق و پیش قدم بودند و گوی سبقت بر بوده بودند. وجه آن این است که در مقام توکل ثابت قدم بودند.

در ایام بیماری که از زندگانی خود نا امید و از علاج و معالجه یابوس شده بودند همیشه این کلمه بر زبان داشتند و بار بار تکرار میفرمودند - امنت بالله و توکلت علی الله
تواضع و ادب حضرت ایشان تعظیم و توقیر اولاد مجدد و حضرات مجددیه بسیار میکردند اگر کسی یکسال در عمر از حضرت ایشان کلان ترمی بود آزاد رفتن و دست شستن از خود مقدم میداشتند و ایشان هر چند اصراری کردند حضرت ایشان قبول نمی کردند و آداب بزرگ سنی شان با وجود فضل و کمال ذاتی خود از دست نمی گذاشتند پیش روی کلانان ایستاده می شدند و خوردن را در جنب خود جای میدادند حضرت ضیاء احمد آقاسی ملیر و اله و حضرت محمد فاروق کراچی و اله و حضرت شیرین جان آقا گل تشریف می آوردند در مسجد جاشی نماز و مصلائی خود را گذاشته در صف با ایشان برابری نشستند و برای تودیع بزرگان تا در اذن کلان بیرون می رفتند ایشان را دانه کرده مراجعت می نمودند بلی

فروتنی است دلیل رسیدگان کمال که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود مرحوم آغا فزید جان نقل می کرد در آن ایام که حضرت ایشان در رننده سایند او تعمیر مکانات میفرمودند و عیالها در گله بودند من مهمان شده پیش ایشان آدم و شها در حویلی می خفتیم چارپائی من در جنب چارپائی حضرت ایشان داشتند می بود وقت سحر که حضرت ایشان برائے تمجید بر خاسته و ضومی کردند برائے من آفتاب و صنورا پر کرده زیر چارپائی مسج میداشتند من هر چند معذرت می کردم که حضرت! این تکلف نکنید مرا شرمسار نکنید میفرمودند نه با که ندارد -

کسب نفس و تصور خود برائے تمثیل این مدعی نوشته خود ایشان که در کتاب انساب الانجباء تحریر نموده اند کافی است و از آنجا اندازه کسب نفس و دید تصور خود ملا حظه باید کرد در صفحه ۸۰ کتاب مذکور می نویسند مؤلف

کسب نفس

کتاب گرفتار بود موس ضالح کنندۀ عمر عزیز بعت محمد حسن را شرم است که نام خود
 در زمره اولاد بزرگان نویسد اما چونکه سلسله وار نوبت بنامش رسید بناچار
 نبدی از بے حاصلی خود می نویسد

مهمان نوازی و ادطاق حضرت ایشان با دوی و پنجای مسافران و مهمانان بود
 غریب پردری هر کس از شناخته و بیگانه وقت یا نا وقت هر گاه کمی آید
 قسمت خود خورده می رفت. صاحبزادگان و خدمتگاران را برای خدمت و جگرگیری نهانان
 و مسافران همیشه تا کید می کردند اگر وقت ظهر خبر می شدند که کسی رانان نیمروزه زرسیده
 است بسیار غصه می کردند و خفه می شدند و فوراً خادم را امر فرموده نان از خانه
 طلبانیده میدادند بفضلہ تعالی شانہ در مطبخ شباردزی همیشه طعام این قدر
 بوسعت پخته می شد که چهار تنخ کس اگر میانید یا بروند باکے نبود در طعام روزینه
 فرمی نمی شد البته اگر بسیار مردمان می آمدند یا خاص کسی از معزین می آمد بر لے آن
 طعام علیحد پخته می شد. طعام نگر فانه معمولی طور این بود. وقت ناشتا شیر چائے
 و نان تنوری. وقت نیمروز اکثر گوشت بزغاله همراه نان گندمی و گاهی ماهی و گاهی دال ماش
 و غیر هم پخته می شد و وقت عشاء حسب دستور این ملک شیر و برنج سفید یا دوسخ و برنج
 سرخ می دادند و اگر کسی از خاصان نو وارد می بود بر لے آن حسب ایاقه و شان ایشان
 طعام مخصوص طیار می شد و اگر نه هر کس را از حاضرین قسمت میرسید.

حضرت ایشان بر لے قوت عیال و خرج مهمانان غلہ سالیانہ از هر جنس گندم
 و شالی و باجره و غیره در اوقات پیدایش غله با از زمین هائے خود یا قیمتہ خریدہ کرده در
 انبارخانه ها ذخیره کرده میداشتند و کذاک و دیگر مصالح ضروری قدر کفایت یکجا
 از بازار خریدہ مہیا میداشتند تا وقت ناوقت ضرورت و اضتیاج خریداری نشود
 و در اخراجات روزمره تکلیف پیش نیاید و از آمد مهمانان انتظاری پیدا نشود.

مهمان نوازی

پختہ

حضرت ایشان با هماناں مدامی تکلف و تصنع می نمودند بطیب خاطر بر چه با حضرت
می بود حاضری ساختند ازین جهت هماناں بهم بلا تکلف خانه خود دانسته هر قدر که
می ماندند پروا نداشتند بعضی حضرات را پیوری و ولایتی با بهها و سالها اقامت میکردند
نه بر بار و تکلیف نه بر آنها قید و بند حضرت ایشان بارها می فرمودند که با با اگر
میخواهید که همان پیش با بسیار وقت هماندا و هیچ تکلف و تصنع نکنید و اگر
میخواهید که زود از بار و در طعام نشست و برخاست تکلف فوق العاوت
بکنید او خود بر سر شما بار و تکلف محسوس کرده زود رخصت پذیر خواهد شد نقل میفرمودند
که باری در ملیه تقریب فاتحه خوانی با دیگر چندی از حضرات بجای مرحوم حضرت
آقا منیر احمد رفیقتم حضرت او شان از آنجا که بسیار همان نواز و دست کشاوه
بودند تا که الوان اطعمه مانند فیرنی و ماغوت بخت نمی ششونان نمی آوردند وقت طعام
گذشت وقت عصر رسید چشم ما بر راه بود که اینک نان می آید اینک دست
شسته می شود هیچ نمی شد آخر با حضرات حاضرین متفق شده مشوره نمودیم
و گفتیم که این فضول رسم فیرنی و ماغوت و طعام حضرات خصوصا طعام عزیزی
و فاتحه خوانی یک قلم باید که بند نموده شود دوران وقت همه حضرات این نیک مشوره
را پسندیدند و قبول کردند مگر بعد از آن شنیدیم که دیگر صاحبان و گان سندها این
سخن را قبول نکردند در بر من طعن زدند که فلانی از بیهوشی خود چنین تجویز کرده هست
هر طور که شود ما این رسم خود را هرگز نخواهیم گذاشت گفتیم خوب است شما و نیند و کار شما
حلم با مخالفان و تحمل بر ایند امی قال الله سبحانه و تعالی و اضیرو و ما
خلق و جفائے اقارب اَصْنَعُوا إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَهْتَدُوا لِكُلْمٍ
وَلَا تَكُنْ فِي ضَلَالٍ مِمَّا يَمْكُرُ مِنْ هُنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ

داشید

یا اعدا و مخالفین ندا شدند ازین پاسے خویش و بیگانه نمی کشیدند انسان
 هر چند صاحب فضل و کمال باشد او را از اعدا و مخالفین چاره نیست و از دو چا
 شدن با موافق و مخالف گذری نه لایستد لیسید من و دود میداد
 حدود یقده مثل مشهور است حضرت امام ربانی قدس سره میفرمایند راز
 تحمل ابتدائی خلق چاره نبود از صبر بر جفاے اقارب گذرنا چون امام
 ربانی را از ابتدائی خلق و جفاے اقارب چاره نباشد دیگر بیچارگان ما و راسی راجه
 حال باشد۔

حضرت ایشان ہم ازین کلیه مستثنی نبودند بعضی کسان مخالفت مدہی داشتند
 و بعضی حسد و عداوت دنیاوی حتی کہ بعضی بد اندیشان برائے قتل حضرت ایشان
 منصوبه با ساختند و برائے کشتن ایشان طیار شدند و تغلگچ با در جیب پنہاں
 کردند مگر بفضل خدای تعالی و حفظ و حمایت او کامیاب نکر دیدند و عجب آنکہ بعد از
 چندے ہاں دشمنان را دیدیم کہ در پائے ایشان افتادند و خاک پائے او شان گردیدند
 و ما آنها احسانہا کردند و از بڑی آنها یاد نکردند شیخ سعدی شیرازی اندرین معنی میفرماید۔
 شنیدم کہ مردانِ راہِ خدا دلِ دشمنان ہم نہ کردند تنگ
 تراکے میسر شود این مقام کہ او ستانت خلاف است جنگ
 حضرت ایشان می فرمودند کہ ما حضرت کلاں قبلہ گاہ خود برائے زندگی با خلق بایں
 بیت حافظ شیرازی ارشاد می فرمودند و برائے عمل کردن بر آن وصیت نمودند۔
 آسائش دو گویی تفسیر این دو حرف است
 با دوستان مطلق با دشمنان مدارا

این فقیر روزی بخدمت حضرت ایشان عرض داشتم کہ من در خانہ خود در جنب
 دیوار حرمی شامیک مطبخ و یک کوئی برائے داشتن سامان ساختن میخواہم شنیدہ ام

کہ حضرت ایشان دیریں دیوار دروازہ کشادہ راہ رفت و آمد اہل خانہ بخوبی کلان
مفتوح می سازند فرمودند نے بابامن این طور نگفتہ ام و نہ این الودہ دارم شما
بیشک این جائے لابکار آرید چہ کہ از کشادن راہ و دروازہ داشتین باین دو
جویلی وقت تا وقت شور و غل و تصادم طرفین خواهد شد از حضرت قبلہ گاہ
خود یاد دارم کہ میفرمودند پیش ازین بزرگان می گفتند کہ در میان عزیزان و
قریبان اگر یک دیوار حائل باشد خوب است و الحال این طور زمانہ شدہ
است کہ من میگویم اگر ہفت دیوار حائل باشد خوب است۔

در بارہ سفر فریدان حضرت ایشان میفرمودند کہ مرا حضرت قبلہ گاہ خود ارشاد
فرمودہ بودند کہ بغیر دعوت پیش کے زوید اگر چہ دو ہمتند باشد و اگر کسی مسکین باشد
و بخت و اضلاص پیش آید دعوت آزار دکنید و اگر پنج پیسہ نذرانہ بدار و بطیب
خاطر و دعا گوئی قبول کنید

میفرمودند کہ ما بر این قول حضرت عمل کردہ ایم و میکنیم اگر کے دعوت میدہد
بجائے او میرویم و اگر نہ خواہ مخواہ ہمان ناخواندہ نمی شویم تا ما ہم باید کہ سہ طر عمل بکنید

موعظہ حسنہ ہدایت بر فرق و ملائمت

قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ اذع ابی سیدیل سربک بالحکمۃ و الموعظہ
الحسنۃ مروان را سونے پروردگار خود حکمت و موعظہ نیک و دعوت کن چہ کہ و عطا
و نصیحت اگر بر فرق و ملاطفت باشد در دلما اثر میکند و مقبول میشود و اگر
بغض و خونت باشد سبب تعنت و انکار میگردد برادر ہم حافظ ہاشم جان نقل
میکند کہ من در لاہور بجائے میان فضل کریم صاحب رئیس لاہور سوڈا اگر فرزند
ہمان بودم کہ تار بیماری حضرت ایشان قدس سرہ بعرفت او مر رسیدند کو بیار

حضرت افسوس اظہار نمود و گفت من یک بار بحضور والا رسیدہ و شرف ملاقات
 یافتہ ام دہم از ان روز معتقد حضرت ایشان شدہ ام و آن ایں طور بود کہ من برائے
 سیر و سیاحت بکوئٹہ رفتم و بجائے دوست خود محمد عظیم خان تحصیلدار کہ مرید و مخلص
 حضرت ایشان بود فر کشتن شدم و دزدی خان صاحب مرا گفت کہ دریں جا در
 شاہوکی زندگی از خاندان محمد دیدی باشد بیاتنا ملاقات او برویم من گفتم کہ من
 معتقد بزرگان و مشائخ این زمان نیستم منی خواہم کہ پیش بیان دزدگان بروم گفتم
 این شخص صلح و صاحب شریعت و طریقت است خوب است کہ پیش او
 برویم تراہم پسند خواہد آمد اگر بطریقہ اخلاص و اعتقاد نیروی بلدی برائے سیر و
 تفریح در آنجا خواہیم رفت۔ وقت ہوا خوری است و موٹر حاضر است خبر من باہم را
 او ہمراہش رفتم حضرت ایشان را ملاقات کرویم بعد از سلام علیک و مزاج ہر سی
 از خان صاحب پرسیدند کہ ایں رفیق شما کیست و تعریف او چیست ؛ او تعریف
 من کرد کہ فلاں کس است و چنان کس است سخن ہائے نامہ نور میان آمدند و
 گفت و شنید ہوا بی تمام شد مرا بیچ اثری نیک ازین مجلس و ملاقات بر دل
 نہ نشست۔ وقت تو دویع ہر گاہ کہ برائے مصافحہ رخا ستیم من ہم بغیر دستبوسی
 دست و دست ایشان و او ہم حضرت ایشان دست مرا محکم گرفتہ بلطف و
 نرمی فرمودند۔ بابا نماز ارضای تعالی بر بندگان خود فرض گردانیدہ است بلاید کہ
 ضرور خوانندہ باشیید و قضا نکنید، و سلام کردہ روانہ شدیم پس ہیں یک دو کلمہ
 حضرت ایشان در دل من چنان اثر کرد کہ مثل تیر در جگر غلینہ دل من در اضطراب آمد
 و حالت من متغیر گردید ہر چند کہ من خود تعلیم یافتہ بودم و عظاہے بسیلدی از علماء
 شنیدہ بودم مگر دل من اثری پیدائی شد چون بجائی خود رسیدم فوراً امیر خود
 را کہ پیشہ نماز گزار بودم گفتم جامہ ہائے شستہ دپاک مرابہ تا تبدیل کردہ نماز خوانم

دوم ازان روز ریش و لباس را بر وضع اسلامی اختیار کردم و بعد ازان تا این دم نماز نگذاشتم و هم ازان روز معتقد کرامت حضرت ایشان شدم.

دوم بیسی معنی نقلی دیگر از قاضی عبدالکریم مرحوم مهیسه پیاوم آمد گفت که خان بهادر حاجی غلام محمد خان باسران قبل از مرید شدن هم نواله و هم پیاله خان بهادر امیر علی خان لاهوری بود که مذہب تشیع دار و خودش بهم صحبت آنها میل بر نفس پیدا کرده بود چهل مرید حضرت ایشان شد و قطع تعلق با آن جماعت گزید و اتفاقاً روزی با هم دوپا شدند تا بنا بطریق طنز و سخریه گفتند فلانی نواز مرید شدن فاروقیان چه فیض حاصل کردی و چه کرامت دیدی؟ گفتم بے من دو گونه فیض و کرامت علانیہ حاصل کردم یکے آنکه از عقائد فاسدہ اہل تشیع برگشته داخل زمرہ اہل السنۃ و الجماعۃ شدم و دوم آنکه اعلیٰ بر نماز مستقیم نبودم و در صحبت شاگاہی نماز میخواندم و گاہی نمیخواندم حال پای بند صوم و صلوة شدہ ام و گاہی نماز پنجوقتہ را قضا نکرده ام پس این جواب معقول شنیدہ ہمہ سرزیر کردند و خاموش شدند.

شیخ صاحب ڈاکٹر حاجی شمس الدین نقل میکند کہ ۳۲۲ در سفر حج ہمراہ حضرت ایشان بر بندہ بی رفق شدم و در جہاز بچہ یکبار روانہ شدیم خادم حضرت ایشان حاجی عبد اللہ مکرانی گاہ بیگاہ با ما نزاع و پرخاش می کرد روزی خوب بهم آدختیم نوبت سب و شتم و مخالفت رسید حضرت ایشان ازین ماجرا خبر شدند ہمہاں روزی میان ہر دو را بحضور خود طلبا بنیدند دل گفتیم کہ حضرت صاحب ضرور یکے را از میان زجر و ملامت خواہند فرمود و یاد ہمہاں ما کوشش مصاحبت خواہند نمود مگر یاس چیز پاکدورت از دل ما نخواہد رفت خیر رفتہ حاضر شدیم حضرت ایشان بنی و ملاحظت خادم خود حاجی عبد اللہ مکرانی را مخاطب شدہ فرمودند کہ بابا ما شمارا برائے کار و خدمت خود برداشتہ بودیم مگر دیگر رفیقان سلوک شمانی شود۔ قدری مباحثہ در دست گرفتہ ادا دادند مگر یاس

خرج سفر حج ترا میدهم تو از ما ملحدہ بسر خود سفر میکنی و رفیقان مارانگ و پریشان
 مکن با و بسیار ناووم و پشیمان شد و مارا هم خجالت آمد که حضرت ایشان بجائے آنکه
 جانبداری خواوم نمود بکنند یا مارا چیزی بگویند او را از خدمت خود بر طرف کردند و بخاطر
 مایاں خود را تکلیف میدهند پس باین طریق تادیب و موعظه حسنه گفتار حضرت
 ایشان در دل ما چنان اثر کرد که بعد از آن گاهی با هم جنگ و جدال نکردیم و با یکدیگر
 رفیق شفیق شده گذرانیدیم۔

ذکر غزوات و تائید قوم ملت صائے ایشان در امور سیاست

در ۱۲۹۶ هجری که انگریزان بر ملک افغانستان تسلط کردند و غزوه مشهوره میونند
 که بقرب قندهار است بوقوع آمد و تمام مسلمانان افغانه اتفاق کرده بغزایر آمدند
 و بانصدائی جنگیدند هر یک از علماء و مشائخ وقت جماعت خود را اظهار کرده بمقابلہ
 و مقاتله علمها برداشتند و حضرت کلان ہم با جماعت بغزایر آمدند حضرت ایشان ما
 با وجود حدیثت سن که عمر شریف ایشان تقریباً ۷۰ سال بود با حضرت قبلہ گاہ خود
 بسیدان بر آمدند و شریک جهاد شدند و در انیس المریدین سنہ در ذکر احوال قبلہ گاہ خود
 می نویسند که اما کمال شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود که در مخاوف و مهالک
 بکمال استقلال و سونخ قلب ثابت قدم می بودند و خطر و خوف و پناه ظاہری
 گرفتن بخاطرش راه نمی یافت چنانچه در سنہ یکین از دو و صد و نود و پنج که کفار
 فرنگ بر ولایت اسلامیہ قندهار کابل متعل شد بود ہمچنانچہ معرکہ کلان بادشاهی نظیر رسید و هر چه حضرت
 ایشان حاضر می بودند از کمال جلالت و شجاعت حضرت ایشان که سلیک ہم کاب بودند خبر ما می دادند
 که عقل و جرئت می افتد و معرکہ اخیر ارقم الحروف را نیز با وجود حدیث سن در خدمت
 خود بجهت دیدن اشتیاق بسیارم برداشته بودند و جاکمیکه ابطالی زمانه کار از بودگان

وقت رازهره آب میشد و لا شدت التهاب شعله بائے تیر و توپ و تفنگ
 و لاوران لشکر زیر خرس و خار پناه میگرفتند حضرت ایشان کمال آرامی و ثبات
 قلب مشغول کار زاری بودند و دیگران را ترغیب و تحریک جہاد میفرمودند۔
 حضرت ایشان از بادشاہان اسلام خادم الحرمین الشریفین سلطان عبدالمعین
 را خلیفۃ السلیمین تسلیم میکردند و ہر گاہ مصیبتی بر دولت ترکیہ میرسید ازان سخت
 پریشان و خبیثے سنگین می شدند و چون ترکان انگریز پرست سلطان موصوف را
 معزول کردند انقلاب عظیم در دولت عثمانیہ پدید آمد حضرت ایشان ازین واقعیہ
 غم و افسوس کردند۔ بعد ازان محمد رشاد خان خامس جای نشین او شد کہ فیما کان
 او را ہم خلیفہ و امیر المؤمنین میدانستند و چون عنقریب جنگ بلقان و حملہ اطالیہ بر
 طرابلس شروع شد برائے اعانت مجاہدین نخریک جہاد مالی نموده از خود و مخلصان خود
 و دیگر مسلمانان سده چندہ فراهم نموده بہ لال احمد فرستادند۔ در پس آن عنقریب
 جنگ عظیم در سنہ ۱۲۳۲ پیدا شد ترکان درین جنگ با المان یعنی جرمنی متفق
 شدند و با اتحاد ملتہ یعنی انگریز و فرانس و اطالیہ سہ چار سال برابر نازہ حرب و قتال
 مشعل بود و آخر جرمن شکست خورده با اتحاد ملتہ صلح کرد و بکام نزلہ بر عضو ضعیف
 میرزد در سن از جلے کنز در گتہ می شود دولت عثمانیہ تباہ شد۔ در دوران جنگ
 بسیاری از ریاستہائے عثمانیہ چون حجاز و ابن رشید و نجدیہ باغی شدہ علم آزادی
 و خود مختاری بلند کردند و بقیہ سالک ردخیز و شاداب ترکیہ چون شام و بغداد و دول متو
 در میان خود را تقسیم نمودند فقط بلاد ترکیہ بجد و جہد انور پاشا ثام کمال پاشا از پنچہ اغیار
 خلاص شد درین اوان در ہندوستان مسئلہ تائید خلافت و نخریک آزادی ہند
 برپا شد و ہندوان بشا براغراض و مقاصد خود لا محبت علی بل بخصص معلوم
 با مسلمانان بظاہر اتفاق و در باطن اتفاق کردند و تمام خاص و عام را در دام تزییر

خود آوردند الا ما اشارتہ تعالیٰ۔ مسلمانان ہم این طور در جوش و غیرت از مظلوم نصاریٰ
 و تسلط ایشان بر بلاد اسلامیه آمده بودند کہ بر سر گفتار و کردار ایشان آسنا و صدقنا
 گفتند و ہندوان را دوست و معاون خود دانستہ در دل و جان خود جائے دادند
 و بر سر چشم خود نشانند و از عقل و پشش بدر رفتند در این الفاظ بر افتراق و مبالغہ
 معمول نشود علاوہ از مشابہہ نامی العین و شہادت عینی خود ثبوت آن در رسالہ
 دعوت اسلامی مطبوعہ افضل المطابع برقی پریس دہلی ۱۹۲۱ء و دیگر رسائل
 موجود است۔

موبن لال گاندھی را کہ سرگروہ ہندوان بود پیشوا و مقتدای خود گرفتند بعضی اورا
 مہدی آخر زمان گفتند بعضی اورا لقب مندا کہ دادند بعضی اکابر گفتند بعد از حضرت
 علیہ الصلوٰۃ والسلام اگر نبی مبعوث شدی گاندھی بودی و غیر ذلک من الہفوات
 و الخرافات۔

حضرت ایشان بر غلط فہمی و کج روی مسلمانان بسیار حسرت و افسوس کردی و
 با ایشان در امور مخالفہ شریعت مخالفت کردی و در چند مسائل با خلافتیان اختلاف پیدا شد
 اول آنکہ بر خلاف خلافتیان قیادت و امامت گاندھی را نامہ از نو وارد گفتندی۔
 میفرمودند عجب است ازین جماعت کہ بانصاری ترک موالات و قطع تعلق در باشند
 ہنود کہ اشہد و اعلیٰ از نصاریٰ سخت تر دشمن اسلام ہستند این ہمہ موالات و موافقہ و
 اتحاد و وداد برائے حیثیت۔ یاد دارم در سائیکہ آل انڈیا خلافت کانفرنس در حیدرآباد
 منعقد شدہ بود ماہر و دو برادران برائے رفتن حیدرآباد و شمولیت جلسہ اجازت خواستیم
 حضرت ایشان با دل ناخواستہ رخصت دادند چون باز آمدیم احوال جلسہ پرسیدند
 عرضہ داشتیم کہ پیر صاحب جمنڈہ والہ۔ سید اسد شاہ کلہنی مولوی عبد مکرم درس
 کراچی والہ، مولوی محمد صادق کھڑکہ والہ و از پنجاب ڈاکٹر سیف الدین کپلو و دیگر مشائخ

و بزرگان آمده بودند قریب ایشان چندال کلان ساخته بودند در میان آن چو تره و
 بلائی آن تخت داشته بودند گاندھی را صد کرده بر تخت نشانده بودند دیگر تمام
 بزرگان بر فرش زمین نشسته بودند و نوبت نوبت تقریر می کردند حضرت ایشان
 را بسیار حسرت و افسوس شد و آب در دیده کرده فرمودند آیا درین تمام جماعت شایخ
 و علماء و مسلمانان کسی لائق صدارت بود که یک بند دمی کافر را این همه عزت دادند و
 قوم خود را خوار کردند.

و دیگر ششصد سیرت بود. بعد از آن قوم حکم کردند که تمام مسلمانان از قلمرو و اگر زمین سیرت
 کرده با افغانستان بروند. سنده و پنجاب و هندوستان را خالی کنند. بچهاره مسلمانان
 صادق الایمان بجز در این حکم اسباب و انتفعه و خانه ها و زمین های خود بلاش بر دست
 هندوان فروختند یا همین طو ترک کرده جوق و جوق با افغانستان روان شدند بچگونگی
 و عیالهای خود برداشته ترک اوطن و خانمان کردند گاڑی های اسپیشل از مهاجرین
 سنده و پنجاب بسر حد پشاور روان شدند با دژی که یک بندو هم از جامی خود بجا نشد.

حضرت ایشان منع کردند و گفتند ملک خراسان را را خوبطور معلوم است مروان
 سنده و پنجاب و رانجا گذران کرده نمی توانند و نشان ملک این قدر گنجایش دارد که این هم
 مروان و رانجا بیاسیند ناحق شکایت با دشاہ اسلام خواهد شد و دشمنان اسلام خوش
 خواهند شد و مسلمانان و بر بد خواهند شد نشینند بلکه شکایت با کردند و طعنہ بازند که
 خلائی خود سیرت نمی کند و ز دیگر متعلقین و مخلصین خود را اجازت میدهد قوقع کما اخب
 هنوز یک سرقاقله در سر حد بود و دیگر بکابل ز سیده بود که مهاجرین بسیمار بنده عالی و
 پشیمانی پسپائی کردند و افس بملک خود حیران و پریشان آمدند نه جائے ماندن و
 پائے رفتن. بدست او شان چیزی باقی نمانده بود که گذران میال و قوت لایوت
 خود بکنند و در آخر همان بیگزران گمراه کن خود را دشنامها میدادند یا بدعاها میکردند.

سوم مسئلہ لباس بود۔ بنا بر قاعدہ قطع تعلق بانصاری و منع خرید و فروخت اسباب
 ولایتی حکم کردند کہ مردمان لباس مصنوعہ و ولایت راترک کنند و کرباس خانہ ساز خود متحمل
 نمایند گاندہی بہر کسی را حکم بجلائیدن چرخہ و رستین رشتہ کرد و برائے این کار تمام زور و
 شور خود صرف نمود اما این حکم تاکہ بزرگ ندہی و فتویٰ شرعی مؤید نشود قابل عمل نبود
 پس علمائے کانگریس فتویٰ بجزمت آن دادند بلکہ بہ نجاست آن قائل شدند۔
 بلکہ نماز خواندن در این لباس ناجائز و نماز جنازہ و تکفین اموات ناروا گفتند۔

حضرت ایشان دریں مسئلہ با نہا مخالفت کردند و فرمودند کہ نہ شرعاً این جامہ با
 نجس و حرام ہستند و نہ سیاستہ انگریزان ازین خود و خراب میشوند مخابرات نصاری
 از زمان قدیم تا این زمان در ہر ملک با مسلمانان شہماست و میشود گرنہ کتابہائے
 فقہ بجزمت آن فتویٰ دادہ اند و نہ مسلمانان عالم بر این عمل کردہ اند در تمام ممالک
 اسلامیہ از عربستان و خراسان و شام و روم تا ایوم ہمیں لباس مروج و مستعمل
 است اگر بعضی کارخانہ ہائے ولایت را ازین نقصان جزوی میرسد حکومت انگریزان
 عوض آن زیادہ کرون خراجہا و کرایہ ریل با وغیرہ وغیرہ از رعایا گرفتہ می توانند۔ بر این
 اختلاف ہم اہل خلافت بسیار ناراض شدند و در اختیار ہاشکایت و طعنہ زنی با
 بر پا کردند آخر الامر مصلحت بر این قرار گرفت کہ علمائے مجوزین و مانعین با ہم مناظرہ
 بکنند و ہر طور کہ فیصلہ شد طرفین قبول کنند در حیدرآباد مجلس مناظرہ منعقد شد از علماء
 مجوزین مولوی عبدالقیوم بختیار پوری و میاں حاجی بعل محمد متعلوی و مولوی محمد عثمان
 بنیرہ بیک طرف و از جانب خلافتیاں مولوی حاجی اسد اللہ شاہ کھلانی و مولوی
 محمد صادق کراچی والہ و حکیم مولوی شمس الدین نوشہرہ والہ و دیگر طرف دہر آئے فیصلہ
 ثالثی مولانا معین الدین اجیہری را کہ صدر خلافت کمیٹی صوبہ راجستھان بود حکم مقرر کردند
 دوسہ روز بحث و مباحثہ شد آخر مولانا معین الدین فتویٰ در فائدہ مجوزین و خلاف خلافتیاں

صا در کردند و یک رساله در کیفیت مناظره و دلائل فریقین و فتویٰ خود سعی به انقول
الغیصل فی جواهر الثیاب من الحربی المقاتل تحریر نمودند و آن را چاپ کرده
شائع نمودند.

باید دانست که اختلاف حضرت ایشان با این جماعت در جواز و حرمت بود که
آنها بتابعت گاندهی برائے حرام کردن یک چیز حلال و تغیر کردن حکم شرعی مکتبستند
و آلا در استحسان آن اختلافی نه بود. نه منع آن میکردند و نه آنرا بد میدانستند بلکه آنرا
خوب و مستحسن میدانستند نه جهت تعمیل حکم گاندهی بلکه از جهت متابعت سنت
و سلف صالحین مگر بر رغم مقلدین گاندهی و بقول ایشان خود تبدیل لباس نکردند
و تغیر شعار قدیمی خود نه نمودند.

درین میان باز فتنه تجدیدیت و توبیب در سنده سر بالا کرد و مخفی نمائند که در ملک
سنده تمام علماء و مشائخ و سلف صالحین از زمانه قدیمه بمیه سنی مقلد و حنفی المذنب
بودند گو که در زمانه ناپسیران بعضی اهل تشیع بودند تا بوقت دعا شوره میکردند مگر توبیب و
عدم تقلید وجودی نداشتند مایان در زمانه طالب علمی می شنیدیم که در پنجاب و هندستان
غیر مقلدان چون صدیق حسن بھوپالی و موسوی ندجیسین و دہلوی بستند و چنین و چنان
میگویند و سنده اگر کسی بود هم مخفی و محبوب تا که در زمانه تحریک خلافت رفت و آمد
هندستان در سنده بسیار شد و نیز خیال آزادی و آزاد خیالی در قلوب عام و خاص
جائے رفت غیر مقلدان سر بالا کردند و ظاهر ظهور خود را غیر مقلد قرار دادند بزبان سندی
کتابهای خود شائع کردند و در محافل و مجالس بحث و مباحثه شروع کردند و سرگروه
ایشان موسوی دین محمد و خانی کتاب تقویۃ الایمان را بستند همی ترجمه کرده بنام توجید
لاسلام شائع کرد پس علمائے احناف هم بمقابلہ آنها برخاستند و در جنگ قائم نمودند
حضرت ایشان هم در تائید احناف و حمایت مذہب خود کمر بستند و در دفع حمله آوردن

کوشیدند. اخبار الحنیف "بسی و کوشش خود از شکار پور جاری کردند و رساله های
 نهی لامدود اند و اصول امری در وجوب تقلید و تائید مسائل اهل سنت و
 الجماعت تالیف نموده شائع کردند و چون نجدیه بر بلاد حجاز مسلط شدند و مظالم آنها از
 سفک دما و قتل نفوس و نهب اموال مسلمین و مکفر مسلمانان و تحریب مقامات
 مقدسه و بدم قبور و قباب شیندند خیلی حسرت و افسوس خوردند و تمام مسلمانان عظم
 را اول سوخته و جگر کباب گردید که بعضی هم مشران اوشان خوش شدند و شادمانی با
 کردند و تار مبارکبادی با فرستادند و بر مظالم آنها پرده انداختند تا آنکه خبر بدم گنبد
 خطائی سرکار دینی علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التحیة سمع ایشان رسید پس بقرار
 و بی آرام شدند. تمام عمائد و معززین سنده را در شهر شکار پور جمع کردند و برائے حفظ و
 حمایت روضه شریفه طریق عمل و چاره کار جستند تا پروانه دار خود را برگنبد خضر قربان کنند
 آخر مشورت برین قرار گرفت که از طرف مسلمانان سنده یک تار بقی بطریق احتجاج
 باین سعود بادشاه نجد کرده شود که ازین خبر و رسد و جواب گند از تمام مسلمانان بقرار و
 بی آرام شده اند امید که ملک الحجاز جذبات مسلمانان را محسوس کرده شیشه صبر و شکمبانی
 اوشان را بر سنگ بی پروائی نزند. خان بهادر علی بخش خان محمد حسین که ممبر کادوسل
 و السراجی پسند بود بواسطه و ایسر این تار روانه کرد و سه صد روپیه بر تار ارجنت مفصل
 و طویل خرچ آمد بکروز در میان نگذشت بود که دیگر روز جواب آنهم مفصل طور از بادشاه
 وصول شد باین مضمون که شما خاطر جمع باشید باین بجز منی روضه مقدسه نکرده ایم و نخواهیم کرد
 خیر این جواب گونه تسلی و تسکین بخاطر شریفه ای ایشان رسید اگر چه بقول و اقرار ایشان
 اعتبار و اعتماد نمی شد چرا که دشمنیت و بربریت قوم غلط خطت از باهم و زبان زده ها
 و عام شده بود -

بعد از آن فتنه کانگریس پیدا شد که در سده و سواد همه اشد و اذیت و اذیت بود و طول عرض

ہندستان را فرارگرفتہ انتشاری عظیم در مسلمانان پیدا کرد بعضی کانگریسی شدند و بعضی مسلم
 لیگی جماعت مسلم لیگ را نصب العین حصول پاکستان و تقسیم ہندوستان و استقلال
 حکومت و خود مختاری و آزادی مسلمانان بود و مقصود ہندوان آنکہ بعد از رفتن نسلکے
 بر تمام ہندستان تسلط و اقتدار بدست ما باشد مسلمانان ہمداد خود مختار نشوند ہمیشہ
 ذلیل و محکوم و خاکپائی ما باشند اگرچہ مائتہ المسالین و اکثریت مسلمانان بظرف مسلم لیگ
 بود تا ہم بعضی مسلمانان با کانگریس متفق و معاون شدند و فز و فلاح خود در متابعت
 و موافقت ہندوان جستند با آنکہ یکے ہم از ہندوان با مسلم لیگ شامل نشد مگر
 از مسلمانان بسیاری با نہا متفق و متحد شدند و چشم پوشیدہ بے چون و چرا در پس
 اعدائے دین و دوان گردیدند۔

دیکھو جد میں شکستِ رشتہ تسبیح شیخ

بتکہ میں برہمن کی پختہ زتاری بھی دیکھو

در الیکشن آخرین کہ مدار حصول پاکستان و آزادی مسلمانان از غلامی ہندوان
 برآن مترتب بود ہندوان سندھ و رجنگان ہندن مسلمانان با ہم دشکت دادن
 مسلم لیگ تمام زور و قوت و طاقت خود صرف کردند و از بے اتفاقی مسلمانان
 فائدہ گرفتند آنہا را آلہ کار خود ساختند و سندھ سی پنج ممبران کاؤنسل برنگت مسلم لیگ
 ایستادہ بودند آنہا در مقابلہ ہر یک مسلم لیگی ہر جایک مسلمان کانگریسی ایستادہ
 کردند و آزا خوب طور مدد جانی و مالی دادند مگر آخرین باوہر مسلمانان سندھ کہ ہر جا مخالفان
 را شکست فاش دادند و فتح مبین مسلم لیگ را حاصل شد و الحق کہ مسلمانان
 سندھ در حصول پاکستان و تائید مسلم لیگ از تمام ہندستان گوی سبقت
 رپودہ اند حضرت ایشان خاص برائے تقویت مسلمانان و حمایت اسلام از دست
 ہندوان نہ برای اغراض دیگر و مقاصد دنیاوی مسلم لیگ را کامیاب گردانیدن و

ایند و ازان را مدد و اون لازم دانستند و بمریدان و معتقدان خود چنین هدایت نام را با
اصدا فرمودند چنانچه یک مکتوب شریف که مختصر مگر جامع و مانع است در اینجا
نقل کرده میشود و هو بنده -

مخلصین مکرمین و ذریه محمد قاسم مدبره عبد الله وقاضی جان محمد مسلم را بهم
بعد از وعائے خیر شمایان مخلصان را بطریق نصیحت تحریر میشود که در قصه ایگشن
مد و کار اسلام شویید و از رفاقت بند و ان کفار دور شویید که این قصه خاص مقابله مهندوان
است با مسلمانان و سید علی اکبر شاه را نکست مسلم لیگ داده شده است بنا بران
بر شمایان لازم که از مخالفت او دست بردار شویید و هر قدر که بتوانید او بکنید - والسلام

۴ ماه صفر ۱۳۵۷ فقیر محمد حسن عقی عنده

این خط آخرین حضرت ایشان است که در ان سال فتح مبین مسلم لیگ حاصل شد
و پاکستان قائم گردید و بعد از این خط پنجم ماه حضرت ایشان قبل از تقسیم پاکستان
انتقال نمودند -

مخفی نمائند که در زمانه خود در هندوستان دو کس رأس العلماء در رئیس الملة بودند -
مولوی احمد رضا خان بریلوی و مولانا اشرف علی تھانوی و هر دو صاحبان متفق فتوی
بحرمت کانگریس و عدم جواز شرکت در ان داده بودند با وجودیکه در ان زمان هندوان
بظاہر دئم دوستی مسلمانان میزدند و شراکت و عداوت آنها برده بود مگر در آخرت با و قاسفا
که مولوی حسین احمد مدنی و ابوالکلام آزاد با وجود سرمایه علیت و داناتی و پایره فضیلت و
پیشوایی از جاوده صراط مستقیم بفرش کردند در فقره المات و موافقت و تعاون و تناصر کفار
و مشرکین افتادند با وجودیکه درین زمان عداوت کفار و مخالفت آنها با اسلام و مسلمانان
طشت ازیام شد و شراکت و عداوت و شایستگی باطنی آنها ظاهر گردید و تحریر یک شد می
و سنگشن علی الحلانیه بزور شور عاری کردند و کردند با مسلمانان آنچه کافر فرنگ کرده باشد

در وقت قیامت
بسیار از این
مجلس مقدسین
نقل شده است
و در این کتاب
مجلس مقدسین
نقل شده است

مگر مولوی صاحبان بودند که براه راست نیامدند صریح صریح احکام قرآنی و خصوص اسلامی را مخالفت کردند یکی شیخ المحدثین و دیگر شیخ المفسرین. انوس صد بنه ارافسوس

هستی که بقرآن و احادیث گذشت

رفتی و نشر بت پرستی کردی

قال الله سبحانه وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا عدوتى وعدوتكم اولياء تلقون اليهم بالمودة وقد كفر ابا ساجاء كم من الحق يخسر چون الرسول و اياكم ان قد منوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهاد انا سبيلي وابتغاء مرضى تلقى تستردون اليهم بالمودة وانا اعلم بما اخفيتم وما اعلمتم ومن يفعل ذلك منكم فقد ضل سواء السبيل. حق سبحانه و تعالى مي فرمايد كه بين كفار دشمنان من هستند و دشمنان شما هستند با ايشان دوستى و موالاته و تعاون و تناصر و اعتبار و اعتماد و كنيد انما كانا نرسيها صريحا مى گفتند من اينها دوستان ما هستند و برادران ما هستند بلابدى هرگز نخواهند كرد و ما بيان الاحقوق و مراعات خواهند داد و ما بيان را همچون و چرا بر قول ايشان اعتماد و بايد كرد و بى شرط و شرط با آنها اتحاد و تعاون و تناصر بايد بود پس غيرت حق سبحانه و تعالى در جوش آمد و فرمود خوب است ببينيد كه برادران شما و دوستان شما با شما چه طور ميكنند و چه مهربانها و چه دوستى با و چه دلسوزيها با شما ميكنند پس كردند با مسلمانان از قتل نفوس و نهب اموال و حرق بيوت و جلا را و طمان و كشتن عمارت و اولاد و اطفال صغار و بچگى عورات و مخدرات و بچه عزتى مساجد و معابد و مقابر آنچه از بيان آن لرزه بر اندام افتند و ظلم سر بريده از تحرير بيان آن عاجز و قاصر البيان است فان الله وانا اليه راجعون -

تقسيم اوقات شبانه روزي

حضرت ايشان بعد از نماز عشاء و اكل طعام كه همیشه بعد از نماز عشاء معمول بود بے درنگ

بر بستر استراحت می نمودند و ہمیں کہ سر پرستی زما دند بخواب می رفتند و خواب بهم
 این طور که چشم بخواب ددل بیدار اگر اندکے حرکت یا آوازی شد چشم باز میکردند و می
 پرسیدند کہ این چیست و چه کس است؟ و باز فوراً بخواب میرفتند و وقت سحر
 برائے تہجد برخاستند و وضو میکردند و نماز تہجد میخواندند و این برخاستن و تہجد خواندن
 این قدر لازمی بود کہ بیچ گاہ در سردی و بیماری و مسافری فضا نمیکردند گو کہ
 در ابتدائے شب خواب و آرام نہ کرده باشند و بہر خفتہ باشند بعد از گذاردن
 تہجد بر بہان مصلحت ششہ مراقبہ می کردند یا تلاوت قرآن مجیدی نمودند و وقت
 سفیدی صبح سنت فجر خوانندہ از خانہ بیرون می آمدند و مسجد نماز صبح با جماعت
 میخواندند و دعا کرده بر بہان جا چار از نوشتہ مراقبہ می کردند و در وقت اگر کسی
 برائے مرید شدن می آمد مریدی کردند و تلقین و بیعت می نمودند بعد از آن چهار رکعت
 نفل اشراق خوانندہ از مسجد بیرون می آمدند و بر چو ترہ مسقف متصل دروازہ حویلی کلان
 نشستہ کہ پیری عام میکردند و کس را شرف باریابی میدادند و شکرگیری صادرین
 و دارین می نمودند و احوال مخلصین و مریدین میگفتند کہ فلانی برائے چه کار آمدہ است
 و فلانی چه حاجت و مقصد دارد۔ اگر کسے سائل می بود آنرا حسب حال چیزی خیرات
 یا ذکوٰۃ میدادند اگر کدام حاجت تری خط سفارش میخواست سفارش نامہ نوشته میدادند
 اگر کسے دوا یا دعا طلب میکرد حاجت روائی آدمی نمودند و ہرگونہ شہنائے ملکی و فصلی و
 حالات نزدیک و دور و اخبار امسار و دیار در میان می آمد و ہمہ دین اتقاد سرستی
 امور خانگی و انتظام کار ہائے ضروری میفرمودند مثلاً کسی را برائے خریدن اشیاء مطلوبہ
 از بازار شہر نندہ محمد خان می فرستادند و کسانی را سوائے صحرایے آوردن ہیرم
 می فرستادند و کسانی را برائے آوردن گندم یا دالانیدن شالی امر میفرمودند مطلب
 کہ بعد از اجرائی کار و بار و فراغت از امور بہر دنی و چہائی نوشی نداشت از مجلس مذکور بخلستہ

در خانه میرفتند و در آنجا هم تفقد احوال عیال و اطفال نموده ببالا خانه رفته خلاصه
 نشستند و جواب خطوط پاپی می نوشتند و بالا خانه متصل جوینی کلان جانب شرقی
 نام یک غرفه خورد و بالسه با هم است که در آنجا کتابهای خود را در کبابها و اشتها
 در آنجا بر زمین بسترشان مفروض بوده در آنجا شسته شغل کتب بینی و کاتبانایف
 و تصنیف و تحریر خطوط پاپی می نمودند بعد خطوط پاپی روانه کرده هم در آن جا آرام میفرمودند
 و نان نیم روز هم در آنجا با عیال و بعضی اطفال خورد و سال از نو اسکان و نیره گان تناول
 می نمودند و قبل از طعام باید از آن خواب نیم روز میکردند و این خواب نیم روز اگر که ساعتی
 قلیل باشد ترک نمی کردند و اذان ظهر که اکثر وقت هم بجه میشد شنیدن فوراً برائے وضو
 می برخاستند و وضو کرده عصاب و آشته برابر بجه میرفتند و نماز ظهر با جماعت میخواندند
 بعد از نماز ظهر و دعای مسنون این وقت را برائے تلاوت قرآن مجید و وظیفه و دلائل
 الخیرات مقرر کرده بودند بلا تا غده یک سپاره قرآن از روی مصحف و یک حزب دلائل
 الخیرات میخواندند اگر گاهی در سفر و وظیفه قهنا میشد روز دیگر از او می نمودند بعد از آن جوینی
 خورد و میرفتند و بعد از ساعتی باز بکتابخانه خودی آمدند و این وقت بعد از ظهر قبیل العصر هم
 بتحریر خطوط باسطاوعه کتب یا دیگر امور هائگی اشتغال می نمودند وقت عصر باز بجه آمده
 نماز با جماعت ادا میکردند و هم در آنجا بر مصالح شسته انتظار نماز مغرب میکردند و بعد
 با مسافران و مهمانان مخاطب شده حال احوال و گفت و شنید زمانه میکردند بعد از نماز
 مغرب جوینی رفته با عیال و اطفال و تعلقین اختلاط کرده چون اذان عشاء بگوش ایشان
 میرسید برای نماز عشاء بیرون می آمدند اگر تاریکی می بود لایطین را همراه خودی برداشتند
 و الا فلا پس در مسجد آمده اول چهار رکعت مسنون میخواندند و بعد از آن نماز فرض مع
 الجماعه ادا میکردند و این چهار رکعت سنت عشاء را هم التزام نموده بودند و سفر و حضر
 گاهی ترک نمی نمودند و در اکثر اعمال و احوال بکلم **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تَعَالٰی**

اَكْرَمَ مَا وَبِنَ قَلْبٍ عَمَلٍ مَّيْكِرٍ دندو بعد از نماز عشاء و دو رکعت سنت دو تری هم با نجا خوانده و دعا کرده عصاره داشته بخانه روان می شدند و بعد از تناول طعام و قرائت از حاجات بشری بر بسته آرام می فرمودند -

فانگه :- حضرت ایشان را معمول بود که بعد از نماز عشاء و خواندن سوره تها بر همان جای نماز سجده می رفتند و دو سجده کرده دعا خواسته بر میخواستند اکثر مردم با آنان می بود که این دو سجده شکرانه است که نزد حنفیان ثابت نیست تا که از حضرت ایشان استفسار نمودند حضرت ایشان فرمودند که این سجده تلاوت است که در سوره شکر السجده خوانده می شود و دیگر سجده هم برائے فضلے مافات می کنیم پس برن اشتباه مذکور گردید لیکن در سنوات اخیره این سجده نمی کردند شاید که فقط بر سوره تها رک اکتفا نمودند -

محبت و اخلاص و نیاز مندی حضرت ایشان بامش و قبله گاه خود

پیوند پیری و پسری هر جا جلوه افروز محبت و رأفت متلزم شفقت و رقت است مگر آنقدر محبت و ادب و اخلاص که حضرت ایشان را بقبله گاه خود بود دیگر با نظر نمی آید بعد از پنجاه سال از وفات حضرت کلان هر گاه که باد قبله خود میگردند بے اختیار چهره ایشان متغیر و دیده پر آب میشد در ایام بیماری سه بار تذکره حضرت کلان پیش روی فقیر افتاد و هر بار بنوعی رقت بر ایشان طاری شد که گویا دیر روز حضرت ایشان وفات کرده اند -

بار اول حضرت عمومی صاحب براسه عیادت حضرت ایشان تشریف آوردند وقت رخصت گرفتند حضرت ایشان برادر خود را فرمودند که تعمیل چو میسکنید حاله وقت گرمی است ایتم گازی گذشته است فرواد قتی ردان شوید فرمودند ما روز بر گاه میروم

و شتران از منڈہ طلبانیدہ ہستیم فردا از انجا بخانہ روان خواہیم شد بطرف بندہ اشارت فرمودند کہ آن بیت و پیہ کہ الحال کسے از مخلصین نذرانہ داشتہ رفت بسیار کہ برائے مجاور درگاہ خیرات بفرستیم آن نوٹہا بدست برادر خود دادند کہ این مبلغ را بجاورد درگاہ فقیر جمعہ بد میدہ بعد از آن دست بستہ عرض کردند کہ چون آنجا بریدید رخسار مت حضرت قبلہ گاہ از طرف ما سلام دعا عرض دارید این گفتہ حالت ایشان متغیر شد و چشم پر آب کردہ بر بستر خوابیدند۔

بار دوم مجموعہ وظائف و دلائل الخیرات قلمی خود با بن فقیر عنایت فرمودند گفتند بابا درین مجموعہ یک مکتوب حضرت کلان کہ از قندمار خبہ ارتحال الی خود بمریدان شدہ نوشتہ اند ہم موجود دست آنز ببینید و بخوانید آنرا دیدم و چیزی خواندم از رقت و گریہ تمام خواندہ نشد۔ بعد از آن فرمودند کہ دیگر مکاتیب مبارکہ و مراسل مرقومہ حضرت ایشان کہ بطرف من نوشتہ اند آن ہمہ را من جمع کردہ نگاہ داشتہ ام پس ہمین کتابہا کہ قریب شتہ بود خود دست بردہ کشیدہ داند در یک و سماں کہنہ بسیاری از لفافہ و کارڈائی پیشینہ بستہ داشتہ بودند و فرمودند این را ہم تو بگیر و تبرکاً پیش خود نگاہدار بعضے خطوط را کشادہ دیدند و فرمودند ببینید درین خطوط حضرت ایشان چه قدر مہربانی و عنایات بر این بندہ دارند در عنوان خطوط آنجا کہ نام من سے نویسند مرا عمر ثانی خود سے نویسند یعنی ارجمندی بر خود ار حسن جان عمر ثانی، من خاکپائی او مستم یا بر برگفش پائی او مستم و او شان مرا عمر ثانی میگویند۔ این گفتہ گریبان شدند و برجائے خود خفتند۔

سوم بار روزی وقت سحر حضرت ایشان برائے جائے ضرور برخاستند از اینی ایشان رعاف روان شد و خون گنار بسیار جاری شد جامہ او و جایہا از خون آغشته شد از سبب استیلائی ضعف و ناتوانی ہمہ اہل خانہ را خوف پیدا شد و بعد از

ساعتی خون آمدن بند شد و حضرت ایشان بر جائے خود خفتند وقت صبح که من حاضر
 شدم کسانی گفتند چنین و چنان شده است گفتیم باکے ندارد که رعا ف علاقت
 بجران محمود است پس از حضرت ایشان احوال پرسیدم ایشان نیز بیان آن فرمودند
 عرض کردم که رعا ف را اطباء خوب میدانند علامت خیر است امید که خیر
 خواهد شد فرمودند خیر نیست که از خیر است یا شر است مگر خون بسیار بر آید دیدم
 که حضرت ایشان خود ہم خطر محسوس کرده اند بعد از ساعتی باز برای دلداری و تسلاتی
 حضرت ایشان عرض کردم که حضرت اجاب ایشان به بر آمدن خون همیشه عادی هستند و
 پر و اندازند مگر آن زمان که در عربستان حضرت ایشان را بدیاری بر سر زده بودند و خون
 بسیار بر آمد و بند نمی شد و مزید بر آن حضرت کلان قدس سره شمارا فصد و حجامت
 میکردند مردمان حیران شدند که حضرت صاحب آنچه میکنند با وجود خروج اینقدر
 خون و جریان آن از جراحت باز هم حضرت ایشان بفسد و حجامت دیگر خون
 میکنند بیاینها هست یا نه؟ حضرت ایشان بزبان افغانی فرمودند بنده چه چه
 یاد دادم حضرت صاحب خبنا و ددۀ مهربانی نام حضرت صاحب گرفته بسیار
 رقت نمودند و چشم پوشیده خاموشی کردند.

بے محبت پیر است که خاک را اکیو ذره راهم نہیں میگردند و طالب از حضیض خاک
 با وج افلاک میرساند نخستین قدم و اولین زمینه برائے ترقی مدارج قرب و
 کمال درین راه ہمیں واسطه کامیابی و کامرانی است در عمدة المقامات در ذکر
 حضرت اسمعیل فرزند حضرت خواجه صبغة السرمی آرند که آنقدر محبت و محویت
 بوالد خود که شیخ و مقتدای ایشانند استند که مافوق آن متصور نباشد لهذا بیشتر
 از همه اخذ فیوض نمودند چه مدار فیض این طریق بجهت شیخ مقتدا است چه در بقدر
 محبت اخذ فیوض از باطن مرشدی نماید (

در باره ثمرات محبت و فوائد اکسیر خاصیت آن مولانا می دم در ثنوی شریف
می فرماید

از محبت تلخها شیرین شود	وز محبت مسها زریں شود
از محبت در دما صافی شود	وز محبت دُر دما شافی شود
از محبت خارها گل می شود	وز محبت زارغ بلسلی می شود
از محبت دار تحستی می شود	وز محبت بار تحستی می شود
از محبت سخن گلشن می شود	بے محبت روضه گلشن می شود
از محبت نور نار می شود	وز محبت دیو حور می شود
از محبت سنگ روغن می شود	وز محبت موم آهن می شود
از محبت حزن شادی می شود	وز محبت غول مادی می شود
از محبت نیش نوشی می شود	وز محبت شیر موشی می شود
از محبت سقم صحت می شود	وز محبت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده می شود	وز محبت شاه بنده می شود

آداب اکل و شرب و لباس و طعام

یک شاعر بیتی حکیمانانه گفته است و چه خوب گفته است
تکلف گری نباشد خوش توان زلیت تعلق گری نباشد خوش توان مرد
حضرات ایشان در اکل و شرب و لباس و طعام تکلف تصنع نمی فرمودند
لباس ساده بے تکلف و طعام ساده بے تکلف معمول داشتند.

اما لباس معمولی ایشان پیراهن از ملل یا صحن سفید موافق گرام و
سر بادرزی تازی زانومی پوشیدند و آستین تنگ موافق وضع افغانی تابند و دست

و چاک گریبان جانب بزمین می گذاشتند. وزیر پیر امین صدری نیم آستین هم از جامه باریک پوشیدند و پائی زار همیشه از صحن سفید چار پنج گز بالای شتا لنگ می بود و عمامه از ملل سفید پنج شش گز بالای کلاه یا قلنسوه می بستند و وقت بستن بقدر یک شبر طره بین الکتفین می گذاشتند باز آنرا از قفاد در دستار میزدند و در میان عمامه گرم از مریه نسواری رنگ یا شال کشمیری می بستند و پشوی کالی رازیب تن میبافمودند و رنه همیشه چادر سفید و دسما با خود می برداشتند و چون بیرون جایی میرفتند جبهه یا کوٹ نخئی یا پشمی موافق موسم و حال می پوشیدند و هیچگاه برین جامه زری یا چرمه و کناری نمیگردند. پپای همیشه جوڑه پای پوش متانی میکردند که بوٹ سلیفر یا پائی پوش سندهی پوشیده باشند. چونکه زاد و بوم حضرت ایشان در قندهار ملک خراسان بود لهذا وضع و طرز افغانی از دست نگذاشتند با وجودیکه تقریباً شصت سال در ملک سنده اقامت نمودند جامه های سندهی مانند اجرک و پایی پوش سندهی و پای زار نیلی یا سیاه رنگ پوشیدند مشابیهت آبا و اجداد کرام خود را تغییر و تبدیل نکردند. بر نقش قدم بزرگان تا آخر قائم ماندند در نفس اله پدین از حضرت قبله گاه خود می آرند که او از بدع مختصره حتی الامکان احترام میفرمود حتی در امور مباحه و طبر و مکن و مطعم و مشرب که مخالف عادات سلف صالحین مروج اهل زبان شده آنرا هم نمی پسندیدند ازین سبب محل حضرت ایشان هم موافق قبله خود بود پس اولاد موجوده حضرتین مرحومین را هم لازم است که متابعت آبا و اجداد خود بکنند و وضع و لباس اصول خود را ترک نکنند که صلاح حال و فلاح مال و روان

مضمومت - فتشبهوا ان لم تکنوا مثلهم

ان التشبه بالكرام فلاح

دستبردن حضرت ایشان در ستر بدن از ستر تاپا کوشش بسیار میفرمودند. گاهی

سهر برهنه کوزه نمی نشینند حتی که در خانه پیش عیال اطفال خود هم این عادت نداشتند
 اگر وقت گرمی می بود عمامه برداشته بجای آن عرقچین سفید و سبک می پوشیدند
 در ایام بیماری که ضعف قوای طاری شد هر دم و هر ساعت حاجت بول و براز
 میشد برادرم حاجی عبدالستار جان هر چند کوشش نمود طرف ولایتی برای بول و براز
 گرفته آورد و قریب چارپاچی پرده برای قضای حاجت آویزان کرد مگر اصلاً قبول
 نمی کردند تکلیف شدید نموده برخاسته خود را بقدم جائے میرسانیدند و میفرمودند
 تا که طاقت نشستن و برخاستن دارم این کار ما از من نخواهد شد و اگر بے طاقت شدم
 تا چاری سہت و معذوری و همچنین برادرم مذکور روزی یک چاشنی خوری انبویه دار
 که مرلیضان را در آن بجفتن آب میدهند و ضرورت نشستن نمی شود پیش روئی آورد
 که حضرت! درین آب تناول بفرمایند و تکلیف نشستن برائے آب خوردن نه
 نمایند فرمودند با بامهوز طاقت برخاستن دارم وقت آن نیامده است که شما
 بچچمه با آب در دهن من بیندازند اگر وقتش آمد باز دیده خواهد شد.

طعام - برائے حضرت ایشان طعامی مخصوص علیحدہ پخته نمی شد هر چه در مطبخ عمومی
 طیار میشد از آن تناول می فرمودند الا نادراً که آن خود از بخت خارج است. وقت
 صبح اکثر ناشته چند لقمه نان تنوری با شیر چائے یکد چاشنی خوری نوشجان میفرمودند
 و وقت نیمروز همین گونه نان با شور بائی گوشت تناول می نمودند شور با بطح خراسانی
 که آنرا البعربى مرقه گویند حضرت ایشان مرغوب داشتند در کاسه کلان شور با انداخته
 نان خمیری در آن ریزه ریزه کرده میخوردند و گوشت در صحنکی علیحدہ داشته میشد گاهے
 بطرزندھی که آنرا "بوڑ" گویند گوشت پخته میشد و آنرا با نان برداشته میخوردند و گاهے
 دال از غله ماش یا نخود در خانه پخته میشد آنرا بر غبت میخوردند قدید یعنی گوشت خشک
 از دنبه که در خراسان ایام زمستان رواج دارد هم دوست میداشتند در کوزه دو گوشت

ذبح کرده و هم در آنجا خشک کرده بسنده می آورند چیرا که درین ملک گشت خوی بطور خشک نمی شود پس اینجا استعمال میکردند و طعام عشاء بعد از نماز خفتن برنج سفید و پلاو با قدری گوشت نیم زره که اکثر برائے حضرت ایشان نگاه داشته میشد یا تازه پخته میخوردند قدری ماست هم همراه طعام عشاء تناول میفرمودند شیرا عادت نداشتند این بود غذای روزانه معمول حضرت ایشان اما در حالت ضیافت و اوقات مخصوصه هر نوع طعامی که صاحب خانه نیا کرده بردست خوان حاضر میکرد از هر چیز قدری برائے دلجویی او بر داشته میخوردند و باقی مانده را صاحب خانه برداشته با بل و عیال خود تبرکاً میخورانید و استشفائی مریضان از آن می جستند.

و از عادات نادره حضرت مرحومی آنکه

هیچ چیز از عادات و بدعات مستحده چون نسوار مینی و تنباکوی دمان و چای و پان و چھالیه خود را معتاد و مبتلا ساخته بودند. بغیر از چای دیگر چیزی را اصلاً استعمال نمی فرمودند و چای شیرین اگر چه نوشجان می فرمودند مگر آن هم مانند دیگر مردمان عادی و ضروری و لابدی نبود اگر پیدا شد خوب و اگر نه خیر.

در عنوان لفظ "نادره" از آنجمله گفتیم که درین زمانه اکثر مردمان چار عوام چه از خواص خصوصاً در طبقه مشایخ و بزرگان کمتر کسی باشد که ازین بلا آزاد باشد و بعد از آن ازین عادات گرفتار نباشد اگر کسی را نسوار نمیرسد بر سر درود. اگر تنباکوفیت طبیعت خراب اگر چنان باشد بدن مرده و اگر پان تمام شد قیامت بر پاشد من خود به نسوار مینی مبتلا هستم و آنرا از تنباکوی دمان و حقه و کلیان طبعاً بدتر میدانم پس راه صیقا سحت سرت و بیحال میوم مگر حضرت ایشان همیشه مستقیم الاحوال بودند و در ایام صیقا هیچ تغییری در مزاج و تبدلی در اعمال واقع نمی شد بلکه پیش از پیش در نظا معمول و تلاوت قرآن شریف می گوشیدند.

حلیه شریفه و شکل و شباهت صورتی

آنجا که قدرت کامله آفریدگار تعالی و تقدس آذات مجمع الحیات را بفضائل
معنوی کمالات روحانی نواخته و بین الاقران ممتاز و سرفراز ساخته بود حسن صوتی جمال
و کمال محاسن جسمانی بهم آراسته و پیراسته بود چرا که حکم الظاهر عنوان الباطن حسن
و جمال صورت دلیل بر خوبی و صفاتی باطن است و قیافه شخص دال بر فطرت و
طبیعت ذاتی او. **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ** - پس همچنانکه نام حضرت
ایشان حسن بود هم خویش حسن بود و هم رویش حسن -

لَوْنٌ لَبِئْسَ هُوَ سرخ و سفید صباحت بر ملاحت غالب - روشی مبارک چون
برگ گل تازه و طری تو گوئی آب انار از رخسار میچکد یا شعله نور بر کوه جلوه میزند
تا آخر وقت حیات و دم و اسپس با وجود کبر سن و ضعف و نقاهت امراض و نفق
روشی مبارک متغیّر نگردد چون مشعل روانی روشن و جلوه افروز بود که هر کس دیده
متعجب میگردد بد چهره کتابی - رخسار پراز گوشت تا آخر عمر بے گنج و شکنج بینی مبارک
باریک دراز نوک دراز زینت چهره بود - دندانهای مبارک از عرصه نسی سال
پیشتر سفید آید با هم پیوسته چون سلک مرارید بودند مگر از حدت در دهان و جنبیدن
بعضی از آنها بمشوره و اکثران ممد را کشیده سلک دندانهای مصنوعی در دهان
انداخته بودند که تا آخر العمر در دهان داشتند و هر گونه از طعام و غذای نرم چون نان
و گوشت و غیره بان میخوردند - پار سال مرا عارضه درد دندان پیدا شده بود حضرت
ایشان در کوشش بودند احوال خود مفرصند آشفتم و مشوره کشیدن دندانها خواستم حضرت
ایشان در جواب نوشتند که ما را پیش از سن شما در جوانی این تکلیف پیدا شده بود ناچار
همه اکشیدم و باین دندانهای نقلی عمری گذرانیدم -

موتی مبارک گنجان و انبوه بود سنت همیشه بر لبهای گرفتند و لیش را مقدار قبضه یعنی

چهار انگشت مضمومہ میگذاشتند و زائد را بمقراض می بریدند. و موی سر همیشه حلق میگردند. خطر خسار را بتراشیدن و چیدن نمیگرفتند و عجب آنکه حلق سر تریزین می سن خود همیشه در خلوت رفته بدست خود میکردند. باین خوبی و صفائی که حلاق هم زیاده از آن نتوان کرد. خریطه آئینه و شانه و آستره و موی چپینه و مقراض در سفر و حضر همراه خود میداشتند و بکار خود می آوردند.

موی مبارک حضرت ایشان در عین جوانی سفید شدن گرفت لهذا بسیار ساهبا خضاب سیاه استعمال میفرمودند تا که در ۳۳^{۳۳} هجری که بسفر عراق و نجد از بر عرب بی آب آبادی بقافله شتران رفتند این تکلیف را هم گذاشتند بعد از آن تا آخر عمر محاسن مبارک سفید و نورانی داشتند هیچ گونه رنگ نمی کردند.

خضاب حضرت ایشان بوسمه و خا بود رنگهای و لایقی و دیگر نسخه های لایقی استعمال نمیفرمودند و سمسد عمده مرحوم قاضی حامد الله از بجائگناری یا ڈاڈروانہ میگرد و خا از طرف میسرط میر سید قدری از خنا و وسمه با هم مخلوط کرده بر لایحه می بستند و بعد از ساعتی شسته صاف میکردند و باین صفائی و پاکیزگی بدست خود این عمل میکردند که کسی را خبر نمی شدند بر بدن داغ و نه بر جامه دهمیه. اکثر مردمان را اعتبار نمی شد که این خضاب سمسد و خاسرت بلکه میگفتند این نسخه نادره و ترکیب عجیب حضرت ایشان است که آنرا استعمال میفرمایند. پس برائے دریافت این عمل هر گونه تجسس و تفحص نمی نمودند. استادی مرحوم مولوی خیر محمد گسی که شائق خضاب بود باین دریافتن این ترکیب همیشه کوشش میکرد از ما و شما می پرسید که این خضاب صاف و خوش رنگ مثل قدرتی چه طور است و کدام نسخه است ؟

مرحومی آغا محمد اسمعیل جان نقل میکرد که مرحوم سید عبدالحکیم شاه برائے ترتیب خضاب آموختن عمل حضرت صاحب بسیار شائق بود تا صاحب مذکور گفت

که چون در سنه دوم فرج هجر کاب حضرت ایشان شایم در دل گفتم که حال اضطرار
 این عمل را دریافت خواهم نمود چه چاره که در مسافری از ما مخفی ننواید مانند هر چند کوشش
 نمودم کامیاب نشدم حتی که در وقت سحر چون حضرت ایشان چادر بر سر انداختند
 مراقب می نشستند می گفتم شاید این وقت خضاب داشته باشند
 بهانه پیش روی ایشان می آمدم و می دیدم که چیزی نیست -

حضرت ایشان در باره جواز خضاب یک رساله قلمی از علای نگر گشته داشتند
 که در مجموعه رسائل فقیهه موجود است اگر کسی طالب تحقیق مسلم می بود او را می نمودند
 قد و قامت حضرت ایشان در میان ما مثل پستی تا آخر عمر که سن ششخونت و
 هرم بود قامت خم و کمر منحنی نشد و مانند پیرسان کوز پشت نشدند.

عصارا مبتا بعدت سنت از بسیار سالها استعمال می فرمودند و هر وقت در وقت
 و آمد بدست میداشتند سادو به رنگ دروغن و به قبضه عاج از شاخ باقا
 یا کبوی کوهی می بودند از چوبهانه ولایتی یا عصا مانع رنگ دار چندتا مستعمله
 حضرات ایشان در بالا خانه داشته اند.

بیتانی حضرت ایشان تا آخر عمر وفا کرد گاهی استعمال عینک هم می فرمودند
 مگر اکثر کار نوشتن و مطالعه کتب بغیر عینک می کردند درین سن پیری کم کسی
 باشد که بغیر عینک کار کرده باشد. مایان که اولاد ایشان بستیم درین عمر پنجاه و شصت
 سال محتاج عینک شده ایم بغیر عینک نوشتن و خواندن از مانعی نشود حضرت
 ایشان از ضعف بصارت ما تعجب می نمودند و می فرمودند که شمارا درین
 عمر و سن چه حال شده است که بغیر عینک خوانده نمی توانید.

شنوائی گوشها هم آدم آخرین قائم و برقرار بود در آخر ایام بیماری که ضعف قوائی
 جسمانی مستولی شده گعوت و شنید را پسند داشتند اگر کسی چیزی می پرسید

کتاب بفتح کاف
 و ضمیم با هم
 در سنه هجرت
 ان چه بهای می
 میسازند -

اوشان عمدتاً جواب نمیدادند سائل را گمان میشد که شاید سخن مرا شنیده اند باز بگو
 یا و از بلند می پرسید اوشان را غصه می آمد و میفرمودند می شنوم می شنوم اگر
 نیستم چرا آواز بلند می کنسید

سجده مهر و خاتم حضرت ایشان

حضرت ایشان در مراسلات عمومی و خطوط راجحی فقط دستخط میکردند و نام
 خود محمد حسن عقیقی نمی نوشتند و گاهی فقیر هم مضمم میکردند مگر محمد نوشتن لازمی بود اگر
 از مریدان کسی محمدی نوشت و دیگر آداب و القاب مثلاً حضرت حسن جان یا خواجه
 حسن جان می نوشت بسیار ناراض می شدند و او را تنبیه میکردند و میفرمودند
 سرتاج نام من محمد است از آن چیزها محروم کردی - نگین خاتم ایشان از عقیق بیاض
 مدور بیضوی شکل و حلقه آن از فضا و بر آن این مصرع دعائیة ذو معنیین کزده بود
 مهر خود را همیشه در بٹوہ کیسہ خود گاه می داشتند

عاقبت با محمد حسن شود

۱۳۰۴

در انگشت خود گاهی نخی انداختند بعضی در قبالتاب

خطوط ضروری از جیب خود کشیده میزدند آنهم حسب اصرار بعضی عربان یا صاحبزادگان
 که برائے مریدان خط سفارش می گرفتند و الا فلا

حساب و کتاب

حضرت ایشان در جیب صدری خود یک کتابچه خورد با قلم خود نویس نگاه
 میداشتند و آن قلم خورد در میان آن میداشتند روزانه دخل و خرج خود هر چه میشد
 در آن می نوشتند اگر یک پیسه فقیر را میدادند فوراً در آن می نوشتند و اگر یک پیسه
 آمدنی میشد هم می نوشتند و چون سال تمام میشد آنرا در دفتر کتاب کلان از اول
 تا آخر نقل می نمودند علی هذا اگر حساب یک پیسه و پانسی از پنجاه سال گذشته کسی بخوابد
 در کتاب ایشان دیده می تواند که این پیسه برائے فلان کار در فلان تاریخ فلان

مردم را داده شده است و برای داشتن حساب و کتاب بسیار فائده نمایان میفرمودند
و میان راهم تاکید بر این نوشتن حساب و کتاب می فرمودند روزی در شا بولگی با خالو
بزرگ حساب مزارعت کرده خلاص نمودند بعد از آن فرمودند که چیزی باقی طلب
تو بر مانده عرض کردی دیگر طلب ندارم فرمودند که گذشته سال اینقدر رقم از فلان
و چه طلب تو بر باقی مانده است و در کتابچه ما نوشته است و راهم یاد آمد شکر گزار
شد فرمودند فائده نوشتن این است اگر نوشته بودی نه ما را یادماندی نه تراز

حضرت ایشان خرج باندازه دخل میفرمودند زیاد از دخل خرج کردن روانه
داشتند و خود را گاهی زیر بار قرض نمیگردند بلکه برائے وقت ناوقت چیزی پس انداز
میکردند و همیشه بر ارشاد هدایت بنیاد کریمیه وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولًا اِلَيْ
عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا عمل می نمودند بعضی
بوالهوسان و مهبوسان مصارف و اخراجات حضرت ایشان دیده گمان میکردند که
حضرت ایشان عمل کمیای دارند پس بسیار اصرار و الحاح و زاری با قسم با برائے
آموختن ترکیب آن طلبگاری و خواستگاری می نمودند حضرت ایشان را تعجب
میشد و بر دیوانگی آنها خنده میکردند و میفرمودند بیفائده دیوانه متوید و گردین
خیالات فاسده و کارهای بیپوده مگر دید عمر خود ضائع و پیه خود بے توفلف مکنید
حضرت ایشان وضع و لباس انگریزی را بسیار بد میداشتند و از فیشن جدید
خیله نفرت و اظهار کرامت می نمودند تعلیم انگریزی را خراب میداشتند و اولاد خود
را اجازت خواندن در اسکولها نمیدادند

بر موقعه شادی اخوی عبدلتر جان در حیدرآباد صاحبزادگان جمع شده بودند
مرحوم سميعيل جان آقا بخت تعلیم انگریزی در میان آورد و مقصودش آن بود که حضرت
ایشان اجازت بدهند تا اولاد خود را تعلیم بدیم حضرت ایشان فرمودند که بابا از خواندن

انگریزی افحال اطوار خراب میثوند صحبت کفار و فاسق در طغیانی پیدا می شود شعاع
اسلامی از دست میرود شکل و صورت لاضاری اختیار میکنند بی اعتقاد و اوشان
خراب میشود. آبا و اجداد ما بغیر انگریزی خود بطور بعزت و آبرو زندگی کردند حالاً ہم اگر
آبا و اجداد ما بگیرند از گشتگی نمی میرند عرض نمود کہ آبا و اجداد ما صاحب فیض و برکت
بودند از تقوی و دینداری عزت یافتند مردمان اوشان را بجان و دل خدمت
میکردند و دعوت و نذرانہ می دادند امروز آن کار از دست پیمانگان گنہگار است
نہ دینداری دارند نہ پیری مریدی معاش خود چه طور خواهند کرد۔

حضرت ایشان فرمودند کہ وجوہ معاش بسیار اند کسب حلال میکنند طبق حکمت
بیا موزند خینی و گھڑی سازی و بچون دیگر وجوہ معاش خود پیدا کنند۔ گفت کہ درین نام
بغیر انگریزی کار نمی چلد اگر انگریزی نمی خوانند ناچار یاد زوی میکنند یا گدائی میکنند۔
حضرت ایشان در آخر بزرگوار تو بیخ فرمودند کہ ردی نکنند و گدائی نکنند و مسلمان
باشند بہتر است ازین کہ انگریزی بخوانند و بی ایمان شوند۔

یک مکتوب شریف کہ پیام منشی قمر الدین صاحب شکار پوری نوشته اند و مکتوب
الیہ سرنامہ لغافہ بخط انگریزی نوشته بود می نویسند۔ آئینہ عنوان جواب بخط انگریزی
منویند در حروف مسلمانی کہ امہ نقصان است کہ خط دشمنان رسول خدا صلی اللہ
تعالی علیہ وسلم را میفرمایند اللہ شرف ایمان است۔

حضرت ایشان نقل میکردند در سالیکہ از خراسان ہجرت کردہ بنده آمدیم یک
ساعت جمعی خریدہ در حبیب خود بہانہ شتم و از خوف حضرت کلان قبلہ گاہ خوب
دستور زنجیر آن را و میزان خود ہم مدتی چند گذرشت کہ سے از مخلصین یک گھڑی مال
کمیہ آوردہ بخدمت حضرت ایشان نذرانہ گذرانید حضرت ایشان از تحسین
نمودہ در حبیب انداختند و فرمودند این چیز خوب است بجائے دریافت اوقات نماز

بکاری آید چون این سخن حضرت ایشان شنیدم دل من قوی شد و جرات کرده
گھڑیال را ظاهر کردم۔

مناسب این از مرحوم جمال خان بہور گڑھی یاد دارم حکایت میکند کہ سالی
ہمراہ کاب حضرت کلان قدس سرہ از گھڑی برای رفتن شکار پور بہ بندر کوٹھی آمدیم
چرا کہ در آن زمان ریل گاڑی بحیدرآباد نیامده بود حضرت ایشان در کوٹھی بجائے
حاجی جینڈ لواری کہ از مخلصین و مریدین بود نزول فرمودند۔ سید میران محمد شاہ دلی
محمد خان بہور گڑھی نیز ہمراہ کاب بودند او شان را فرمودند کہ بشہر حیدرآباد بروید
یک عینک عمدہ برای ما خریدہ بیارید آنہا رفتند۔ صاحب کان گوٹ کہ عینک بہر چند
عمدہ و قیمتی باشد فائزہ کاری شود شاید کہ بنظر موافق نیاید گفتند۔ خوب است
مرشد یاد در نجمانی آید ترافیس اجورہ میدہم ہمراہ ما رفتہ معائنہ چشمہا بکن۔ اور اور
بگی سوار کردہ بکوٹھی آوردند وزیر عرفہ حاجی جینڈو بگی ایستادہ کردند و خود بالا
رفتہ احوال عرض داشتند۔ و اجازت آمدن ڈاکٹر خواستند حضرت ایشان را چہرہ
متغیر شد و بقصہ آمدہ فرمودند شما یک کافر ہندوئی را گرفتہ آورده اید تا آن گشتان
در چشمہائی من بزند و دستہای بر روی من بالند نمیخواہم این عینک را بخی خواہم چشمہای
من کور بہنہ کہ کافر در چشمہا شے من دست بزند آنہا ہر دو صاحبان از کردہ خود
نادم و پشیمان شدہ پائین آمدند و آن ڈاکٹر را اجورہ کہ معین کردہ بودند از جیب
خود دادہ بخاموشی واپس آنرا روانہ کردند۔

این بود غیرت اسلامی آبا و اجداد مایان۔ حالا صاحبزادگان در افعال اطوار
خوبہین کہ چہ قدر از طریقہ آبا و اجداد خود انحراف و اختلاف و زبیدہ اند۔

فصل در کیفیت بیماری بعضی افعال ایشان این کیفیت بیماری

واحوال مرض الموت

درین سال ۱۳۶۵ هـ نورالمتناح حضرت شیرآغا کابل والا بهندوستان وزیرت
 سرهند مشرف تشریف آورده بودند حضرت مایان او شان را دعوت تشریف آوری
 به هند سائیداد جهت ملاقات صورتی دادند چرا که رابطه قلبی و محبت کیرنگی فیما بین حضرتین
 محب کمال بود حضرت مذکور در اینجا تشریف آوردند و سه روز خوبطور با هم اختلاط
 و التفات نمودند و آداب صحبت و ضیافت و ملاقات بجا آوردند و در وقت
 تودیع با چشم گریان و دل محزون از یکدیگر وداع نمودند چنانچه گفته اند
 بگذارتا بگریم چون ابرو نو بهاراں کز سنگ گریه خیزد وقت وداع یاراں
 دوسه روز بعد از آن هم در طبیعت خوش بودند اگر چه موسم گرمی بر سر آمده بود و در انتظار
 حضرت مذکور قبل از اشتداد گرمی حسب دستور کجوتنه روانه نشده بودند چهارم روز نماز
 عصر در مسجد خوانده خلاف عادت هم آنجا بر مصلای و جائی نماز خود بختند کسے بالمش آورد
 و کسے چایی کردن شروع کرد بطرف فقیر خطاب کرده فرمودند که فلانی امر روز در کرده مرا ایستاد
 شده است عرض کردم که از سبب ریح و خلل بادی باشد چیزی محلل ریح و قبض کشا
 استعمال کرده شود نماز مغرب با جماعت خوانده بخوبی خورد تشریف بردند ساعت
 نگذشته بود که مارا بخانه خود طلبیدند و فرمودند در ساعت بساعت شدت میکند
 چه کرده شود چای عرق بانه بادی و شیریه گلکند و بادیان برای تلبین تجویز کردیم و تدبیر
 و تکمیل و غیره استعمال نموده شدند خیر در قدری افاقه نمود مگر زائل نشد با این حال هم
 بیرون تشریف آوری و از یک خانه بد دیگر خانه نرد و میکردند چهارم یا پنجم روز وقت صبح
 قبیل الفجر سائے عیادت حاضر شدیم و احوال شنبین پرسیدیم فرمودند فلانی در اول بنده

کم معلوم میشود مگر چهار پنج روز میشود که بول من بند شده است هیچ نمی آید عرض کردم که بندش
 از سبب سنگریزه است یا از جهت سوزش کم می آید فرمود بگویم نه سوزش است نه بندش
 است اصلاً اتفاقاً ضایعی طبعی بول نمی شود. مدرات بول شیره بزور بارده و شیر مزب باشو
 قلمی بخونیز کریم در دوسه روز او بیجانگی هر چه کردیم کامیابی نشد. صلاح بر آن شد
 که علاج ذاکتری کرده شود و برای تشخیص مرض معائنه ڈاکتر کنانیده شود اخوی عبد
 حاجیدر آباد رفته ڈاکتر عبدالعزیز پاٹ والہ را همراه خود آورد او تخصص متانہ و شکم نموده
 گفت که در مجاری بول نه چیزی حاصل یدہ میشود و در متانہ پشیا جمع شده منظر می
 آید بهتر است که حضرت ایشان را بوالری موٹر بحیدر آباد بیا رند تا بذریعہ اکیسریز آئینہ عکسی تحقیق
 کرده شود و من ہم در اسپتال حاضر خواهم شد. حضرت ایشان قبول کردند صبحی بوقت خنکی
 همراه عبدالتاراجا و غلام محی الدین در موٹر بحیدر آباد رفتند و عکس اعضائی اندونی گرفتند
 معلوم شد که در مجاری بول هیچ چیزی حاصل نیست و در متانہ ہم بول جمع نشده.
 ڈاکتر ان گفتند که مرض فقط ضعف گرد است. گرد ما ضعیف شده اند. عمل فریونی
 پیدا کردن بول و جذب آن از عروق نمی کنند. دوسه قسم دواهای خوردنی دادند و برای
 استعمال آب ننگره و غذائے لطیف دلالت نمودند و از حیدر آباد مراجعت کرده استعمال
 دوا در خانه شروع کردند بعد از دور روز نمیدانم از سبب استعمال آن ادویہ یا طبعاً عارضه
 زحیر و حشیش شکم پیدا شد و این مرض بسیار تکلیف داد ساعت بساعت حاجت تبرز
 میشد و در زحیر تکلیف میداد بهر حال آن ادویہ گذاشته بتدبیر زحیر پڑا ختم و ادویہ
 خانگی مثلاً روغن ارنڈی و بزورات مزلقه و سفوف بلیدسیاه بعمل آوردیم تا که بعد از پنج
 شش روز افاقه شد و تکلیف مذکور رفع گردید مگر ازین عارضه بطبیعت شریف
 بسیار نقصان رسید ضعف غالب گردید و قوای جسمانی مضحک شدند غذا از سبب
 پرمیزی و سقوط اشتها کم شد و علاوه بر آن عارضه فتق و بواسیر که حضرت ایشان را از قدیم الایام

لاحق بودند از کثرت چیش و تبرز اشتداد کردند. از یک طرف سته نائی بوا سیر آماس
کرده برآمدند و از دیگر طرف نزول ریح امعادرتق موجب ورم و وجع گردید
تکلیف مضاعف و دو بالا شد.

آخر صلاح صاحبزادگان بر آن مقرر شد که حکیم نظام الدین ^{حب} صنا را از جمیع شرفی
طلبانیده شیو و حسب تجویز او معالجه کرده شود و با قاعده و انتظام علاج بشود. برادر
ماشم جان حکیم صاحب را تار داد و بغور رسیدن تار حکیم صاحب طیاری کرده روانه
شدند و از جمله کیفیات و حالات مرض واقف شده معالجه شروع کردند و انا و
سخت نائی تجویز کرده خود صبح و شام بحضور شریف آورده میخورانیدند. بر عیادت و مزاج پرسی
دیگر مریضان و مریضان هم موقعه باریابی یافته همراه حکیم صاحب اندرون می آمدند.

درین ایام حضرت ایشان در بالاخانه خود حسب معمول سابق اقامت داشتند. سوم
گرمی بود و جاشی سنگ رفت و آمد مریضان و پرده کردن مستورات سبب از دحام
و تکلیف تمام بود بنابراین برادرم عبدالتار جان مشوره نمودند که حضرت ایشان را
بسرائی خود ببرم که آن جاشی خلاصه و فراخ است انتظام آبپاشی و بادکپه برای دفع
گرمی خوبطور کرده خواهد شد. حضرت ایشان قبول کردند و در آرام کرسی نشانیده بخانه
اخوی مذکور بردند و در خانه ریگ گسترانیده آبپاشی نمودند. برای دفع باد گرم خوب
انتظام کردند حکیم صاحب صبح و شام مع جماعت مخلصین آمده معانته نبض طبیعت
کرده دوا میخورانیدند. و این هم معلوم دارند که حضرت ایشان از گرفتن دوا ابانیکرند
پروای گریه لمطعم و غیره که میدادند میگرفتند و میخورند مگر سه

مریض عشق پر رحمت خداکی مرض برهتگی چون جون و اکی

مال در میان این سخن از یادم رفت که بعد از مراجعت حیدرآباد حضرت ایشان را
تپ هم پیدا شد و روزانه وقت نیمروز تپ می آمد و باز وقت شب یا سحرگاه تخفیف میکرد

داین حرارت تا آخر باقی ماند قلیلاً کان ادکشیراً - علاوه از دیگر امراض و عوارض لاحق
 باز یک دیگر بلائی پیدا شد که از آن حضرت ایشان بسیار افکار شدند و آن عارضه
 تهوع و غشیان بود هرگونه چیزی از اتواع غذا و طعام که میخوردند تهوع تکلیف میداد
 خوردن بجای خود فقط نام غذا و بوی طعام آری آمد انقلاب پیدامی شد شکم خالی
 بود چیزی نبود که براید بزور دستت بلهک کرده چیزی کف و لعاب دهن بیرون میکردند
 لا غیر سقوط اشتها برمدی رسید که مافوق آن متصور نباشد فقط آب منخ جرع
 جرع ساعت بساعت میگفتند و آن حلق خودز میکردند.

حکیم صاحب بیست روز توقف کرده در خدمت معالجه بجان و دل کوشیده
 نا امید شد و اجازت خواست حضرت ایشان دعا کرده رخصت دادند بعد از آن
 غذا و دارو هم یک قلم موقوف شد فقط بر آب صرف اکتفا کردند اگر کسی نام دوا یا غذا
 میگرفت بدمی زدند و طبیعت قبول نمیکرد مگر برادر عم عبدالستار جان حید کرده در آب
 مذکور شیر آینه و گاهی در بغیری جرع شیر در ف سرد کرده بجای آب می نوشانیدند.
 دیگر دواها از اکثر هومیوپتی که آورده در آب انداخته نوعی میداد که خبر نمی شد چرا که دواهای
 هومیوپتی بسیار قلیل المقدار و بی طعم و بوی می باشند. القصه سه هفته در آخر
 غذا با کل نخوردند بیماران بسیار دیده ایم که اشتهاشان منقود می شود و غذا
 نمی خورند مگر این قدر روزها و این شور ترک غذا از که ندیدیم پس از یک طرف استیلا
 اقسام آلام و اسقام و از دیگر طرف ترک غذا و طعام بالفرض ضعف قوی و بنیه غالب
 شد با کمال پوش و سلامتی ۱۰ اس خسه روز و دو شبته تاریخ ۲ رجب المرجب ۱۲۶۵ ه
 یک هزار و سه صد و شصت و پنج جان شیرین بجان آفرین سپردند و آن وقت پنج بجبه
 روز بین الظهر و العصر بود - بعد از ظهر من حاضر حضور شد هم و نزدیک پار پانی نشستم خواهم
 بی بی حضرت بر چار پانی نشسته پای هائشان چاپی میکرد - حضرت ایشان

ادب باطلع
بنده برادر
محمد بن

برای شستن اشاره کردند و سه متکا بالش با پیش روی او شان داشته نشانیدیم
و حضرت ایشان سر مبارک خود را بر بالش ها نیکه کرده داشتند و من پس پشت
نشسته تکیه دادم زمانه طویل همیں طور سر آویخته نشسته ماندند خیال کردیم که
حالا در مانده باشند پرسیده شد که حضرت تا شمارا انجمنی نام جواب ندادند باز دیگری با او از
بلند گفت آغشا را انجمنی نام چین بر جبین کرده فرمودند می شنوم می شنوم خیر آهسته
آهسته باز بدست ها گرفته بر بسته خوابانیدیم و من از چارپائی فرود آمده بر زمین نشستم
خواهرند کوره گفت ادبیا بیس این چه حال میشود اشاره کردم که خاموش باش ضرورت
دیدن نیست دیگر بار بزرگرفت که ادبیا بیس این حالت در گون دیده میشود چون زنی که
شدم و دم که حالت نزع و دم آخرین است همه خویشان و حاضران حسرت کنان
فریاد آمدند و اگر دچار پائی ایستاده شدند من سوره بیس را شروع کردم تا نصف
نخوانده بودم که یکدوبار آهسته دهن کشاده نفس کلان گرفتند و طائر روحش از نفس
عنصری پدید آمد و هیچ ضحک و تعلق و بیقراری چنانچه مختصران را وقت نزع میشوند نکردند
همچنانکه آرام بودند بآرام رفتند ان الله وانا الیه راجعون -

بعد از آن کار تجهیز و تکفین شروع کرده شد و یک آدمی برای طیاری قبر و خردادن
سادات مکه فرستاده شد حضرت ایشان برای قبر خود تعیین مکان آن در ایام
بیماری چیزی نگفتند و نه ما از حیا و ادب پرسیان کردیم و در سالی که دبای انفلونزا
۱۳۲۶ هـ در سنده شلغ شده بود حضرت ایشان در مقبره کوه گنجه جانب باقی
چهار دیواری والد خود بمفاصله ده قدم تقریباً چهار قبر با پہلو به پہلو کنده اندیده بودند
یکه برای خود و سه برائے ہر سه پسران خود در چو کہ پسر چهارم آن زمان بیدار نشده بود
بعد از آن از محاور در رگاہ شنیده شد کہ حضرت ایشان را می خود تبدیل کرده جانب نبی
متصل چار دیواری حضرت کلان کہ بآن طرف قبرهای دیگر ساخته اذگان مرتب شده است

و مابین دیوار و قبر حضرت شیرین جان جانے یک قبر می شود و آنجا را خط کشیده نشان کرده بودند که قبر مادرین جا کرده شود مگر آنجا تنگ بود و در مواجبه ایشان صدف دیگر قبر و از دیگر طرف دیوار روضه حاصل بود آخر صلح بران مقرر شد که اندون روضه پہلوی حضرت کلاں جانب شرقی جای حضرت ایشان کرده شود. شب جنازه طیار کرده داشته شد صبح وقت اشراق نماز جنازه در مسجد خوانده از منته سوی مقبره که فوج کرده مسافت واروا روان شدیم وقت ۱۲ بجہ جنازه بدرگاہ رسانیده شد مگر تا بنوز قبر طیار نشده بود چرا که سگی سخت در جاتے قبر برآمد که گورکنان بکلتنگ باو تیر با تکه تکه بریده برآوردند. جنازه را در مسجد داشته شد و مردمان که جم غفیر از گردنواچی جمع شده بودند نجات و تہابیل مشغول شدند تا کہ لحد طیار شد و بعد از ظہر باغوش لحد سپرده این پسرنیک گہرا در کنار پدرخسپانیدہ شد و این عاشق و معشوق چون در بادام در یک پوست با ہم قرب و اتصال یافتند و مصداق الموت جسراً یوصل المحبیب الی المحبیب پدید آمد۔

فصل در بیان بعضی اقوال و افعال ایشان در ایام بیماری
 حضرت ایشان در حالت صحت ہم گاہ بیگاہ ہمیشہ اظہار میفرمودند کہ عمر من طویل شد در هفت پشت از پدران من این قدر عمر نیافتا است حالاً عمر من با خیر رسیده است خبر نیست حالاً چه قدر باقی خواهد بود چنانچہ این معنی از مکتوب آخرین کہ از کویٹہ بنام فقیر تحریر نموده اند واضح میشود۔ و هو ہذا۔
 بزخوردار مکرم شاه آقا سلمہ ربہ،

بعد از دعائی خیر خط ایشان کہ روز عید نوشتہ بودید رسید بامرک اللہ فی اعمارکم و اعمالکم و اولادکم و احفادکم و تقبل اللہ تعالیٰ منا و منکم

در رحمتنا بفضلله وایاکم - در این ملک عید لفتوحی جمعیت العلماء روز نهم شد که جمع
 کثیر ماه دیده بودند - طبیعت فقیر از پارسال رو بضعف و انحطاط کرده است و علامات
 رحلت ازین عالم بوطن اصلی که قبرستان است ظاهر شده است عمرم طول یافت که
 باین عمر و هفت پشت گذشته که زبیده است از انتقال اگر با ایمن کامل باشد
 هیچ فکر نیست که از حیات از دل العمر بجز درجه بهتر است در حواس روز بروز فقور پیدا
 میشود خصوصاً حافظه این قدر بیکار شده که تلاوت قرآن بتکلف می شود و اظهار این
 مضمون باعث پریشانی نمایان نشود نادیده شود که تقدیر چه میکند - بر خود از محمد باقم
 جان بخیر است - اراده علاج مرض چشم از پسر بان ذاکر و اردو خود بان میگویند که بولایت
 رفته است و دیگر بهره چه خیریت است - بر خوردن عرض سلام میرسانند احوال خیریت
 آن طرف نویسان باشد - والسلام -

۵ شوال ۶۲ فقیر محمد حسن عفی عنه

و چون این بیماری لاحق شد آنرا آخرین بیماری و مرض الموت خود دانستند و
 چون سه روز از آغاز بیماری و تکلیف در گذرده گزشت چهارم روز قدسی تخفیف
 یافتند از حویلی خورد بجویی کلان آمدند و بیالافانه تشریف برده همه اولاد خود را خواستند
 چون همه بنات و زمین و زوجات حاضر شدند بعضی نصلح و وصایا مناسب وقت حال
 ارشاد فرمودند و برائے اتفاق باهمی و خاطر داری خوبان خصوصاً والده غلام محی الدین
 که کلان ترین بنات است تاکید فرمودند بعد از آن یک خرطه نوها از پتی خود کشیده
 فقیر را فرمودند کسین مبلغ پیش ما جمع شده است شما پسران را اولاد زمین پادویه هتم
 این مبلغ بیست نیز است پانزده هزار نیزی هدا کرده فیما بین ده نفر از مستورات
 یعنی هفت دختر و یک خواهر و دوزجده هر یک را پانزده پانزده صد تقسیم کرده بدو حبیب
 تقیم نموده و همه را حصه خود تسلیم کرده داده شد و پنج هزار داده فرمودند که این بر لیس خیر و

خیرات و ختمه من بدارید و دصد علیحد کرده فرمودند که این مبلغ را خیرات اسقاط من کنید
چون ازین کار فارغ شدند دیدم که خالی شده خریدار نو ثبهارا بالا کرده بر زمین زده گفتند
خوب شد که ازینهم خلاص شدیم و بر بسته خود استراحت فرمودند.

روزی حضرت ایشان را از اقامه و اسقام مغموم و محزون دیده عرض داشتم که حضرت!
حکیمان میگویند که هیچ خوف و خطره نیست علامات بد از درم پایها و ضعف نبض و
سود تنفس چیزی پیدا نشده است امید صحت غالب است. فرمودند که بابا حکیمان
دل تان خوش میکنند بس همین قدر گفته فاموش شدند.

دوم در آغاز بیماری که هنوز طاقت نشستن در فراست داشتند و هر ساعت برائے
گرفتن جرعه آب یاد او می نشستند بر درم عبدالستار جهان یک پیاله چائی خوری
انبو بود که برائے خوراندن آب در رمضان مخصوص است نول آن در دهن داشته
آب میدهند آورده حاضر کرده عرض نمود که درین پیاله خفته آب بهو میت بنوشید
و هر دم تکلیف نشستن در فراستن نکنید قبول نکردند و فرمودند تا هنوز وقت این نیاید
است تا حال طاقت نشستن دارم در گلاس آب بدبید که بخورم هر گاه که وقت
آن آمد و طاقت نشستن نماند باز اختیار دارید.

و همچنین استعمال کموث که مثل کرسی در میانش ظرف چینی برائے پا کشانه
میشود هر چند اصرار کردند و بار بار عرض نمودند قبول نفرمودند و تا آخر استحال آن نکردند
بلکه قریب چارپائی پرده کرده بر پشت بهانشته قضای حاجت انسانی میکردند.

روزی که حکیم صاحب اجیرری تشریف آورد و بحضور شریف حاضر گردید و این
اول دفعه ملاقات ایشان بود حکیم صاحب بعد از دستبوسی و مزاج پرسی بنجودیه نقد
بحضور نذرانه گذرانید چون بیرون شدند دستورات آمدند و الهه صاحب پرسیدند که
حکیم صاحب را دیدید چه طور بود و چه گفت؟ فرمودند حکیم صاحب تنگ انسان است،

چنین و چنان گفت و پنجم و ہشتم نذرانہ گذرانید والدہ صاحبہ بطریق مطابقت گفتند تو باین پنجم و ہشتم بسیار خوش شدی فرمودند چرا خوش نشوم ترا اگر کسی چیزی میدہد تو خوش نمی شوی روزی برائے طعام خورانی بدن حیلہ ہا کردیم ہا غذایہ لطیفہ پیش روی حاضر کردیم ہر کس الحاح و التجا نمود ناچار برفا سنے نشستند و قہر در دست گرفتہ داشتند فرمودند چکنم نمیشود روح مانیت شما خواہ مخواہ ہر وقت بر ما زور میکنید و اصراری نمائید والدہ صاحبہ گفت شما کہے از خوف گفتہ نمی تواند ما کجا زور میکنیم و اصراری نمائیم حضرت ایشان بطریق خوش طبعی فرمودند باین ہمدلی و جمع آوری اصرار نیست دیگر چیست ؟

روزی وقت سحر حضور پر نور حاضر شدم و ہر چار پائی نشستم بمالیدن پایہا مشغول شدم حضرت ایشان کیفیت شب گذشتہ و تکلیف امراض موجودہ بیان فرمودند عرض داشتم کہ این وقت مراقبہ شما مشغولی بذکر است بوظیفہ خود مشغول شوید و بدل خود متوجہ شوید تا دل را ازاں فرحت و راحت حاصل شود و آلام و دیگر افکارات رفع شوند فرمودند بابا نشستن نمی توانم حضرت ایشان فرمیدند کہ ما را برائے نشستن و مراقبہ کردن میگوید عرض کردم کہ برائے نشستن مراقبہ کشیدن نمی گویم ہمیں طور کہ خفتہ ہستید بدل متوجہ بدل مشغول باشید فرمودند آری ہمیں طور میشود۔

روزی اطفال خورد سالہ پیش روی او شان آوردند تا بابا آنها اختلاط کردہ ساعتی دم غلط نمایند بر خوردار عبد الحمید فرزند غلام علی جان بچہ چار سالگی آمدہ نزدیک چار پائی ایستاد شد آزار بالا کردہ نزد خود نشانیدند و یکداند سنگترہ بدستش دادند کسی اورا گفت کہ عبد الحمید بابا را دعا بکن دست برداشتمہ بروی خود گذرانید حضرت او شان برایش دعائے برکت و صلاحیت نمودند و دست مبارک بر سر درویش گذرانید باز فرزند نعیم جان را کہے در بغل گرفتہ پیش روی آوردند پرسیدند کہ این کیست گفتند فرزند نعیم است برائے او ہم دعا کردند۔ و باز حنیف جان فرزند صغیر ایشان آمدہ نزدیک

چارپائی ایستاد اور انگاہ کردہ فرمودند خبرندارم این بچہ چه طور خواهد شد۔

در آخر ایام بیماری آغا عبدالسلام جان خواہر زادہ ایشان صندوقچہ موئے مبارک
برائے تبرک و زیارت کنائیدن حضرت ایشان در شنبہ سائدا آورند وقت عصر
بود موئی مبارک در صحن سرائی بر تخت داشتہ از فلانہا و دسماہا کشادند حضرت ایشان
در برانندہ بر چارپائی آسودہ بودند حضرت ایشان را خبر دادند والدہ صاحبہ عرض نمود کہ
آن است موئی مبارک رامی کشایند اگر از شمار خاستن در بیرون تا صحن رفتن نے
شود چارپائی شمار برود اشتہ نزدیک موئے مبارک خواہیم داشت این سخن را ناگوار
داشتند و فرمودند کہ بہر صورت کہ باشد من بسرویشم نزد موئی مبارک خواہم رفت
شمار پائی رفتن مرا نیدہید و بر چارپائی برود اشتہ می برید پس عصارہ دست گرفتہ
بتکلف تمام بر خاستہ رفتند و نزدیک موئے مبارک نشستہ زیارت کردند
و دعا خواستہ بگریستند و برائے صدر و پیہ نذرانہ داشتند امر فرمودند

قطعه تاریخ از حضرت رشید احمد صاحب مجددی لکھنوی

عارف کامل اشاد نہا سے کیا ہائے طالبان کین کلم سے دل ہوا جانا ہے شق
جن کے اک اولے اشاکسی ہوا کرتے تھے حل! مسئلے علم طریقت کے ادق سے بھی ادق
ہو رہی ہے اہل عرفان میں یہ باہم گفتگو ہو گیا کم اب کتاب معرفت کے برق

فکر ہے تاریخ رحلت کی تو کہد اے رشید

مرشد کامل امیر ملک معنی قطب حق

زبدۃ العلماء و فضائل مآب مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب گھڑی والد

کہ از مخلصان صمیمی حضرت ایشان است چند قطعہ بتازی و فارسی در رشید و تاریخ

حضرت ایشان نظم نمودہ است در پنجاب این یک قطعہ درج نمودہ میشود۔

آہ از رحلت دلی جہان قطب عالم مقام و غوث زمان

عالم و حافظ کلام اللہ ! رہبر خلاق حضرت بزدان
 مقتدر و مجتہد ملت پیشواٹے سبیل راہ روان
 غازی و ہمہ ما جو خوش خلاق ہم سخی و کریم و ذوا حسن
 در شریعت نظیر نعمان بود در طریقت چو عارف خرقان
 در عرب در عجم مریدانش ہم بہ پنجاب و سندھ و ہندستان
 تاج آل امام ربانی ! فانی ذات ایزد سبحان
 کرد رحلت بروز دوشنبہ بعد اداٹے نماز ظہر عیان
 یو در روز دوم ز ماہ رجب کہ نمود انتقال آن ذیشان
 چوں تفحص نمودم از تاریخ پانچم دل چنیں بگفت رواں

ناظماً حین نزع جان پاک

کلمہ پاک داشت در روز ۱۳

خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین و مخلصین حضرت ایشان

فصل اول در ذکر اولاد و احفاد و ازواج حضرت ایشان

حضرت ایشان در عمر خود سہ بار کتھانی کرده اند و سہ زوجات در حوالہ نکاح
 آوردند اول آنہا والدہ شریفہ مایان است کہ در آغاز جوانی در حیات قبلہ گاہ خود
 تزویج نمودند از بطن آن پنج پسران و نہ دختران پیدا شدند و سیر و دود دختر از انہا
 فوت شدند و سہ پسر و ہفت دختر خلف گذاشتند کہ تا حال بقید حیات
 بستند و عن قریب احوال آن می آید۔

دویم بار کہ عمر ایشان تقریباً شصت سال رسیدہ بود در کراچی بنت حضرت محمد
 فاروق ابن ابوالقاسم ابن حضرت عبدالکریم ابن حضرت شاہ ضہار الحق شہید ابن حضرت

شاه غلام نبی قدس سر هم بحباله نکلح آوردند از لطن آن بی بی مسه دختر دوسه پسر پیدا
شدند که آنها در ۳۵۴ در واقع زلزله کوئته و اله زیر مکانهای منهدم در یک شب بخت
رسیدند که یک پسر صغیر السن برادر ماسمی محمد حنیف که او را بکوئته برده بودند در
حضانت خاله خود گذاشته بودند اجلسش زرسیده بود از آسیب مذکور نجات یافت
و تا هنوز باقی است.

سوم بار بی بی صاحبه کوئته و اله مسماة عائشه از سادات کلی گل محمد بنت علی جان آغا از
قبیله سیدان اوریزی نکلح کردند بعد از واقعه کوئته برادران بی بی صاحبه سید موسی جان
آغا و سید صاحب جان آغا بحضرت ایشان پیغام دادند. حضرت ایشان فرمودند
که الحال ز عمر من مناسب تزوج است و نه مال و دولت دارم که امید وراثت داشته
باشید چرا که من املاک خود به پسران خود تقسیم کرده داده ام گفتند مطلب مانده این
است نه آن مطلب ما فقط رضامندی و دجونی حضرت ایشان است پس حضرت
ایشان قبول کردند و در ۳۵۵ که عمر ایشان تقریباً هفتاد و پنج رسیده بود بجد نکلح
آوردند از لطن بی بی صاحبه مذکوره اولاد پیدا شد بی بی صاحبه تا حال بقید حیات در
سنده ساینه در جو علی سابق بی بی کراچی و اله که معروف بجو علی خورد است سکونت دارند
بتلاوت قرآن و عبادات نافله و وظائف و اورد مشغولی و ساعت تیر می کنند
در امر دیانت و تقوی و طهارت قدم راسخ دارند بر قسمت خود و نصیب خود صابرند
شاگردی است.

وامم المریدین والده شریفه مایان منظرها و زید حیاتها

بنت حضرت عبدالرحیم ابن حضرت محمد ایوب ابن حضرت اسماعیل ابن حضرت
شاه غلام حسن ابن حضرت شاه غلام محمد ابن حضرت شاه غلام محمد حصوم است.

تجره نسب ایشان در جده راجع یعنی حضرت
 شاه غلام حسن با حضرت قبله گامی می پیوندد. آباد اجداد ایشان در نهم و نهم و نهم وجود
 کرم از دیگر حضرات مجددیه و اقران خود ممتاز بودند حضرت محمد ایوب از پیشاد در بهرت کرده
 بقصد بار آمدند و در حد و خاک گریز از مضافات قندهار قریب شاه مقصود قلعه و کار گزینفته
 کثیر الاموال و کثیر الاولاد بودند هفت پسر و نه دختر از ایشان خلف ماندند از انجمله حضرت
 عبد الرحیم که بعد اوری بابو و بانواع کمالات و فضائل موجود و مباحث و محاسن اخلاق
 آراسته بود در غریب پردری و تصفد احوال عزیزان و بیوگان قوم خود ممتاز بود در قریه
 میران خوران بر کنار ارغنداب که نهر معروف جانب غربی قندهار است سکونت داشتند
 قلعه نیک و باغبانهای میوه دار و اراضی دلکش داشتند در همین جوانی بمرچیل سالگی
 ۲۹۶ ساله وفات یافتند و در حیات خود والده فقیر العمر و دوازده سالگی بحضرت قبله
 گامی تزویج کرده داوند و در همان سال وفات یافتند و فرزند دو دختر خلف گذاشتند
 آغا عبدالاحد و آغا عبدالعلیم که هر دو خاوی فقیر میشوند. خاویم حضرت عبدالاحد از میر
 انوران نقل کرده و تقریب چنگل سکونت پذیر شدند صاحب دولت و دیانت و عالی
 همت بودند یکبار در سنه ۳۲۹ که سفیر حج میرفتند آمده بودند دهم در آن سفر
 بین الحرمین الشریفین در راه مدینه و رفعت دفات کردند.

و خاویم حضرت آغا عبدالعلیم و قلعه آبائی خود در میران خوران سکونت داشتند و در
 مرتبه بسنده تشریف آورده بودند در سنه ۳۳۰ که این فقیر بقصد بار رفته بود یک هفته
 عشره بجای او شان مانده بود دم خیل شفقت و مهربانی بامی فرمودند خوش طبع و بی
 تکلف بودند صاحب بساتین و اراضی در امور جهان داری بغایت ماهر و هشیار بودند
 بم در ارغنداب ۳۴۸ ساله تقریباً وفات کردند اولاد و احفاد هر دو حضرت در دین خود
 موجودند سلیمه بر تبهم سبحانه و تعالی دهم در دین سال حضرت آغا عبدالکریم پاد

جدم حضرت آقا عبدالحلیم فرزند حضرت محمد ایوب بقید حیات بودند در قریه خود می
 بسرخ چالاسکونت داشتند یکدور در بجای اوشان هم رفت بشرف ملاقات رسیده
 بودم حضرت ایشان در علوم درسیه خصوصاً درس ثنوی شریف نخیله ماہر بودند و
 همیشه طالب علمان را پیش خود نگاه می داشتند و اما در سبق و طبق اوشان بنفس
 نفیس خود میگردید و این حضرت چند سال در نژده محمد خان با اہل و عیال ہم سکونت
 پذیر شده بودند بعد از آن بوطن خود مراجعت نمودند و در ۱۲۴۲ قمری بآدرملک خود
 وفات نمودند یک فرزند ایشان سہی احمد جان موجود است از چند سال در سندھ در
 شہر کراچی بگردانگزاره می کند القصہ کہ حضرت والدہ صاحبہ با حضرت قبلہ گاہی تقریباً
 ہفتاد و سال رفیق حیات بودند و تا حال کہ عمرش از ہشتاد و سال تجاوز کرده است
 خوب طوہر طاقت نشست و برفاست دارند نفقہ اولاد خود میکنند و روز ہائے
 خود بجای آرند با تلاوت قرآن شریف و وظیفہ دلائل الخیرات بسیار محبت دارند و
 تفسیر زبان فارسی یا سندھی زیر مطالعہ دارند خط و کتابت از طفلی نیا مویختہ اند چہ کہ در
 حضرت متقدمین مستورات بر وہ نشین را خط و کتابت ممنوع بود تا حال سایہ شفقت
 و عنایت اوشان بر سر ما بسو طاست او سجانہ و تعالی دیدگاہ قائم و دائم دارد خوش
 نصیبی مایان است کہ این قدر زمان طویل در آغوش شفقت والدین پرورش یافتیم
 الحال کہ عمر من ہشت سال رسیده است مثل طفل دو سالہ بر من تملطف و شفقت
 میفرمایند و نفقہ احوال من می نمایند کمتر کہے باشد کہ چون من شصت سال در
 کنار پدر و مادر بسر بردہ باشد۔

در بیان اولاد و احفاد حضرت ایشان

اگرچہ طبقہ مایان و اعقاب مایان قابلیت آن نداریم کہ ذکر خیر و سوانح اوشان در
 کتابے نوشته آید و تعریف آنها کردہ شود مگر از آنجا کہ دستور و قاعدہ مورخین برین

قرار گرفته که بعد ذکر صاحب نرحبه ذکر اولاد و احفاد و خلفاء و مریدین ہم میکنند مابا اتباع
 اوشان کردن لازم است چرا که بے ذکر متعلقین و منتسبین احوال صاحب نرحبه کامل
 و تمام نمی شود و ہم از جهت آنکه اگر چه ہم عصران و خوردان و کچھ گان فی الحال بنظر مانی آیند
 مگر چه عجب اگر کے بعد ازین صاحب کمال شود و احوال در مستقبل از نظر پس آیند گان
 مستور و محتجب مانند پس در الوقت برائے دریافت احوال اوشان حیران و پریشان
 گردند و چیزی دریافت نشود و شبلی نعمانی در سیرة الفاسوق آورده کہ احوال طفلی و آخان
 جوانی امیر المومنین عمر فاروق بسیار کم معلوم شدہ کہے را چه خبر بود کہ این طفل رفته رفته
 آخر فاروق اعظم میگردد و ہم درین معنی شاعری گفته ے

قل لمن لم ير المعاصرين شيئا ديري للاوائل التقديما

ان ذلك القديم كان حديثا وسبقني هذا الحديث قديما

دور از کاروان و اماندہ بر راه فقیر عبد اللہ معروف بشاہ آفا

ولادت من تاریخ ہشتم ماہ جمادی الاولیٰ سنہ یک ہزار و صد و پنچ در قریہ مکہ شدہ
 است۔ سیف الدین کشمیری در قصیدہ طولانیہ مادہ تاریخ از نظم ہر فصل و کمال استخراج
 کردہ است۔

چونکہ در نہار و نواسگان حضرت کلان قدس سرہ فرزند زینبہ اول من پیدا شدہم عزیزان و
 قریبان شادمانی ہا کردند و مبارکبادی ہا دادند بجای پدر و مادر حضرت جد و جدہ مراد آغوش
 تربیت گرفتند در خانہ آنہا نشوونما کردم حضرت جد بزرگوار شہامراد کنار خود بر چہار پائی
 می خنپانیدند و وقت خفتن و بر فاستن دعا ہای مانورہ خواندہ بر سر من دم میکردند و
 چون حضرت قبلہ گاہی بسفر نازہ یا دیگر کار ہائے حضرت کلان بیرون می رفتند سبق ہم
 حضرت ایشان مرا میدادند و بعد از رحلت حضرت کلان و ہجرت حضرت قبلہ گاہی بہ
 شدہ سائیداد ہوا الدین خود و خدمت یافتہم و تا این زمان کہ عمر من ہشتصت سال رسیدہ

در ظل عاطفت در آفت والدین بس برودم و چون طفل شیرخوار بناد نغم پرورش یافتم -
 سخت بے انصافی و ناشکری باشد اگر من احسانها و شفقتها بے والد خود که بحال
 این کمترین مبذول می داشتند اندک از بسیاری بذر نکتم و یک قلم چرمی پویشی نمایم من
 لم یشکر لئناس لم یشکر الله و قال سبحانه و تعالی ان اشکری و لو الابدیک
 چونکه ادهم پدر من بود و هم پیر من و هم استاد من نمتهائے حضرت باری تعالی و تقدس
 بواسطه او بر من باریده اند و از دست او رسیده -

شکر لطف تو حین چون کندهای ابر بهار که اگر فار و اگر گل همه آورده است
 در ابتدا بتعلیم و تربیت من توجه خاص فرمودند و الهه شریفه میگویی در ایام رضاعت
 تو شیر کم داشتیم و میار بودم پدر تو مرا سخت منع کرد که خبر داد شیر دیگر که بر سر من ندیدی ناچار
 ترا شیر دیگر زنی ندادم و از طفلی شیر سوخته و ضعیف الجسم مانندی تعلیم قرآن شریف و
 درسیات فارسی اکثر خود مرا سبق میدادند الا چند روزی قرآن شریف پیش حافظ اسماعیل
 نقرج و چند سبق فارسی نزد مرحوم شیخ نور محمد کله‌گلانی خوانده ام - یک بار بر سبق زدن
 حضرت ایشان مرا یاد است کتاب بوستان در مسجد نزد حضرت ایشان میخواندم
 سبق پنجم کرده بودم و خوانده نمی توانستم پس یک کلاه افغانی که بر سر من بود گرفته بر سر
 من زدم - دیگر بار نماز مغرب ناخوانده با اطفال بازی میکردم حضرت ایشان از مسجد
 برآمده مرا با اطفال بازی کنان دیدند پس از دست گرفته دوسه سیلی بر سر زدی من زدم
 برای شوق نستعلیق من حضرت ایشان روزانه لوحی نوشته مهیا دارند پیش روی
 خود نشاندند هر چه بر حرف را نشان میدادند بعد از آن لوحی خاص طیار کردند و بر آن
 حروف ابجد خوشخط بجا کردند که در آن زمان بسیاری بر میگردم و ساها آن لوح موجود
 بود - بعد از آن از دست رفت در اطفال فارسی خوان آن زمان بیت بازی رد لوح بود -
 قحطانی نامه که بر ترتیب حروف تہمی از الف تا یاغز لها بے منظوم دارد و در آخر بر شعاع

التزام حرف لام کرده مرایا دکنائیدند تا در بیت بازی مغلوب نشوم. و چون عمر من بده سال رسید و از فارسی فراغت یافتیم مرا از حضرت کلان عربی شروع کنائیدند و سبق صرف بهائی حضرت کلان مراد و اند پس حضرت او شان بیسفر حج طیاری کردند و حضرت والد هم را از خدایات قبلگاہ نمود فرصت نبود پس مولوی حاجی عبدالقیوم بختیار پوری را برای تعلیم من مقرر کردند پس در آن ایام مرا از حضرت کلان قبلگاہ خود مرید و داخل ظرفیت کردند و دیگر اساتذہ چمیدہ چمیدہ از علمائے سندھ مثلاً الحاج الحافظ مولوی نعل محمد صاحب متعلوی و مخدوم حاجی حسن اشدر پانائی و مولوی خیر محمد گسی طلبا بنیدہ برائے تعلیم من مقرر میکردند و مرا از خانہ بطلب علم بیرون شدن نمادند. تفسیر جلالین و مشکوٰۃ شریف خود مرا خوانائیدند و دورہ صحاح ستہ از اول تا آخر خود کنائیدند چرا کہ علماء سندھ در علم حدیث کمزور هستند و کس و تلمیذ این فن شریف چنانچہ باید و شایدمنی کنند حضرت ایشان تعلیم در عربستان یافته و از محدثین و مدرسین آن دیار شریف سند گرفته و فیضیاب شده بودند.

چون عمر من بیانزده سال رسید خواہر زادہی خود بنت حضرت عبدالقدوس برائے من خواستند تمام عزیزان و مخلصان را دعوت دادند و انتظام شادی خانہ آبادی بنوعی شاندار و بارونق کردند کہ مثل آن اجتماع خاص و عام تا الیوم بازنشده است و چون من متاہل شدم برائے من خانہ علیحدہ در جنب حویلی خود تعمیر فرمودند از ان اہلیہ مرحومہ مراد اول دختر بعد از انان فرزندہی پیدا شد کہ نامش حضرت ایشان علام صدیق تجویز فرمودند فرزندہی جمیل صورت حسن العادت بود چون پنج سالہ شد و سبق ہم شرمع کرده بود کہ ناگاہ بقضہ امی الہی جل شانہ فوت شد صد مہ سخت بدل من رسید دیگر ہم در آن سال چند قضیہ ہائے عزیزان و دوستان اتفلق افتادہ بود. دل من از دنیا و اینہا بر داشتہ شد و طبیعت من از خویش و بیگانہ متنفر و وحشت پذیر گردید پس

حضرت ایشان برائے اصلاح و تدبیر طبع من مرا همراه چند رفیقان ظریف و خوش
طبع بشکار مرغابی کولاب منچر فرستادند و از آنجا بسیر بندستان زیارت سرزید شریف روانه
کردند بعد از مراجعت آن طرف در بلبلر بخانه حضرت ضیاء احمد صاحب برائے من
خواستگاری کردند و دیگر شادی کنانیدند برائے آن مکانی علیحدہ مقابل خوبی خود
طیار کنانیدند تا در یک مکان تقاسد و تخاصم ضرتین واقع نشود و عیش من بخش گردد
و چون در سنہ ۱۳۲۲ بسفر بحرین شریفین و زیارت مقامات مقدسه طیار شدند و از
راہ عراق و نجد حجاز و از آنجا براہ ریل از شام شریف و بیت المقدس سالماً و غانماً
بوطن خود معادرت نمودند چنانچہ بیان آن مفصلاً در سفرنامہ نوشتہ اند و جملاً ذکر این
سفر مبارک درین رسالہ ہم نوشتہ شدہ این مثبت عبارات را ہمراہ خود برداشتند و ہتمام
زیارات و مقامات مقدسه مشرف گردانیدند۔

و از عنایات خاصہ ایشان صورت مکتوبی است کہ بنام این حاجز تحریر فرمودہ اند و با
تحریر آئکہ در سال ۱۳۵۹ این فقیر از طرف خود بدعوت مریدان شمالی فرستادند و
برائے تلقین مریدان امر فرمودند مگر این فقیر از جہت عدم سیاققت خود پہلو تہی می نمود و طالبان
را بخدمت ایشان دلالت می نمود و عذر خود بخدمت والا نوشتہ فرستادم پس حضرت
ایشان در جواب آن این ارشاد نامہ تحریر فرمودند۔ آنچه بایست سلوک منحصان و متعلقان
اوشان برائے دخول طریقت و اجازت ارشاد تحریر بود معلوم شد۔ برخوردار۔ وقت و انگلی
ایشان گفتہ بودیم کہ بہر طالب طریقت باشد اورا محروم نکنند۔ تلقین طریقت و نصیحت
استقامت شریعت شریف کردہ ہا شنید۔ باز مکرر تحریر میشود کہ در عین ظلمات زمانہ
میں راہ باریک مجدویہ قدس اللہ تعالی اسرار اہالیہا بانوار اتباع سلف صالح
ماندہ اگرچہ برای نام است تا ہم نشان اصالت و بومی محبت دران باقی است۔ عمر
فقیر باخر رسیدہ۔ امانتی کہ از حضرت قبلہ و اجازت عام کہ باین ناقابل عطا فرمودہ بودند

مع اسل ہیں
کتوب شریف
من اللہ انور
ای فقیر دوست
مدل الخیرت
حضرت ایشان
تحریر تقدیر
کافی نمودند

۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

فقیر ایشان می سپارد الحمد لله که بار امانت باهل آن سپرده شد. او تعالی توفیق
 نیک رفیق گرداند و مخلصان را از توجه شما فیضیاب گرداند و السلام علیکم و
 رحمة الله و بركاته. کاغذی که برای صوفی آفاست معرفت حضرت فی الشیخ
 شیر آغاشی کاتبی در ذاک بفرسند چهار کلمی بران باید زد. خط هاشمیه برائے حضرت
 شیر آغاشی بقرین خیریت پرسی قرابت و از طرف فقیر تسلیات نویسد حالات سفر و
 رفیقان تحریر نمایند. بر خوردار در حاجتمندان هر نوع مردم بستند شما را باید که بمضمون
 خدا العفو و آمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین عمل نمایند و السلام.
 ۲۸ محرم ۱۲۵۹ هـ روز جمعه از درگاه حضرت قبله قدس الله تعالی سره

محمد حسن عقی عنده

این فقیر راسه سپر است. غلام علی جان تولد او در سنه ساینه اول ۲۱ ربیع
 الاول ۱۲۳۲ هـ با همشیره توأمه اش حلیمه شده است. حلیمه ۲۲ محرم ۱۳۳۶ هـ
 وفات یافت. بر خوردار مذکور از خردی سلیم الطبع و ضعیف المزاج و اوق شده فارسی و
 ابتدایات عربی نزد موسوی حاجی لعل محمد خوانده است.

یک دختر و یک فرزند عبد الحمید سلمه تعالی دارد و لاوتش در غره ذی حجه ۱۳۶۲ هـ
 شده است چون عبد الحمید اول پیدا شد حضرت ایشان در کوه بودند برائے تعیین
 نام عرض داشتیم و گفتم نامش اینطور مقرر فرمایند که دران یا عبد یا حمد باشد حضرت
 ایشان نامش عبد الحمید مقرر کردند و نوشتند که درین نام موافق مرضی شما هم عبد است
 و هم حمد چون آن در طفلی فوت شد و دیگر سپر پیدا شد باز نامش عبد الحمید داشتیم و چون
 آنهم فوت شد بر ثالث که الاکن موجود است باز عبد الحمید داشتیم و گفتم اگر صد عبد الحمید
 بپسند نامش بدل نخواهم کرد.

غلام شی جان. تولد او در ملیه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۶۴ هـ شده است کتب درسیه و

و گفتم لا ازینجا
 بعضی مدعیان گفته
 کرده اند این
 کرده شود
 ۱۲

علوم متداوله در مدرسه اینانی قریب داد و نزد شایع صاحب حاجی امیر محمد شاه خوانده
نصاب تعلیم بفضله سبحانه و تعالی تمام کرده است -

محمد سعید جان تولد او روز عید الفطر ۱۲۳۲ هجری در رننده سائیداد شده و زیادت
یک سین بر عید نامش محمد سعید داشته شده اسعد سبحانه و تعالی
اللهم اصلح حالهم و مالهم و اجعلهم من عبادك الصالحين اجمعين

برادر م حاجی عبدالستار فرزند دوم حضرت ایشان

در همت و قوت از ما هر دو برادران فائق است و در فضائل علمی از مولویان زمانه کم
نیست و در عبارت دانی و مطلب فہمی فکر رسا و ذہن ثاقب دارد. از عالی ہمتی او
چہ گفته شود مثلاً پار سال کہ در عربستان فخط واقع شدہ بود ہمت و کوشش
بلیغ کردہ از دیار سندانہ غلہ گندم و مبلغ معقول چندہ فراہم کردہ برای امداد فقرا و
ساکین حرمین شریفین رسانید و با وجود مزاحمت حکومت و سب طریق و موانع جائد
در کار خود کامیاب گردید. تن تنہا در جبال و برای رفتن و خوردار در مخادف و خطرات
انداختن و بساکنین آن دیار مقدس در جبال دیوادی و صحاری خیرات نقد و غلہ رسانیدن
کاری عظیم است و لائق مبارکباد و تحسین

آفرین باد برین ہمت مردانہ تو -

ہمدان سال بعد از مراجعت او از سفر مذکور عنقریب حضرت ایشان قدس سرہ
بمرض الموت بیمار شدند و یکینیم ماہ بر بستر علالت افتادند و انواع انواع بیماری ہا
و زحمت ہا کشیدند پس در خدمت و تیمارداری حضرت ایشان کم ہمت بستہ بیان
و دل کوشید در علاج و معالجہ و غذا و دوا آسائش حضرت ایشان دقیقہ فرود داشت
نکردنایان آرام طلب گاہی می آیدیم و گاہی میرفتیم او شب و روز دیگر کار ہا گذارشتہ حاضر
خدمت می بود -

تولد اور سنہ ۱۳۱۱ اور ماہ رجب ہم در قریہ مکہ ہر حیات جد بزرگوار خود شدہ است حضرت
 اوشان اور ابرار در کوش خود می برداشتند و با او خوش طبعی با میکردند و خوش می شدند اورا
 میگفتند نوچین و چنان ہستی او ہم فوراً میگفت تو چنین و چنان ہستی
 چہار بار خانہ گرفتہ و کتختانی کردہ بست . اول دختر مرحوم آغا غلام دستگیر جان ولد حضرت
 غلام جان کہ برادر جد مایان بود از ان دو فرزند دارند . غلام قادر و غلام عثمان . غلام قادر
 در سنہ ۱۳۱۵ سائید ادرابخ ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۱۵ متولد شدہ است و غلام عثمان
 تاریخ ۳۴ رجب ۱۳۲۳ ہم در سنہ پیدا شدہ ہر دو بر فرزند ان صاحب خانہ و
 اولاد ہستند . دوم دختر عموی صاحب حضرت آقا محمد حسین زید برکاتہ کہ اک مرحومہ
 وفات کرد از ان اولادی پیدا نشد . سویم دختر تاریم آقا عبد الحلیم کہ از لطن او یک
 فرزند غلام صدیق پیدا شد و آن مرحومہ ہم وفات کردہ . تولد غلام صدیق تاریخ ۲۵
 محرم ۱۳۴۶ است نو جوان طالب العلم مست تاحال کتختا شدہ . چہارم دختر آقا
 غلام اسغیل صاحب فرزند حضرت فدای جان آقا سمدی والہ کہ تاحال این بی بی
 حیات است و از لطن این بی بی چہار صبیہ صغیرہ پیدا شدند رقتہ و ہدیتہ
 و عطیتہ و صفیتہ . بعد از تحریر این سودہ بی بی اخیرہ مع صبیہ خود ہدیہ
 نیز انتقال نمود .

برادر ہم حافظ ہاشم جان فرزند سوم حضرت ایشان

بفضائل عدیدہ موصوف است و بصفات حمیدہ متصف . تولد او در ماہ ذی
 قعدہ ۱۳۲۲ در ساہبکہ حضرت ایشان کرت تمانتہ مجربین شریفین رفتہ بودند و قریہ
 شندہ سائید ادرابخ شدہ چونکہ تولد او بعد از نبات خمسہ شدہ آخرین اولاد والدہ مایان
 بود منظور نظر الدین گردید در صغر سن حضرت ایشان در سفر سندھ اورا با خود می بردند و
 سبق میدادند بعد از درس فارسی بحفظ قرآن شریف اورا مامور کردند و علاوہ از کوشش

محدث خود یک حافظ خاص مرحوم حافظ احمد صاد بنیری قاری برایش مقرر کردند تا که بنعت حفظ قرآن موفق گردد و شادمانی با کردند و احباب و اصحاب را دعوت عامه دادند. احتفال عظیم و شاندار میل آید یک از شعرائی وقت ماده تلخیص از لفظ حافظ ششم بر آوردنی الواقع این از اتفاقات عجیب و نادر است. آغاز کتب عربی در اینجا خوانند بعد از آن او را با جبر شریف در مدرسه معینی نزد مولانا معین الدین فرستادند ساله چند در آن جا گذرانیده نصاب درس کتب متداوله در آنجا خواند و هم در آن ایام پیش حکیم نظام الدین برادر مولانا معین الدین فن طب و طریق علاج و معالجه امراض حاصل کرد که تا حال با آن اشتغال دارد و درین فن صاحب فکر ساد و فهم صائب است. همدان زمانه طالب علمی حضرت ایشان تجویز تزیینج او بخوابر زادی خود دختر مرحوم حضرت خیرین جان آغا نمودند رسم شادی خانه آبادی و دعوت دلمیه بطریق شاندار میل آورد. از بطن او دو فرزند پیدا شدند. فضل الله و محمد زبیر محمد زبیر در صغر سن فوت شد و فرزند کانش بر خورد و فضل الله در سنه ۱۲۴۶ تولد شده در سیات فاری در سائل ابتدایه عربی خوانده است. همدین سال روان بمباه ربیع الثانی کار شادی خانه آبادی او حضرت ایشان بسرستی خود انجام نمودند و در ناره بجای حضرت عموی صاحب باد دختر مرحوم محمد انصیل جان رسم تقدانی بجای آورده شد. و این فرین کار شادی کتختانی بود که از اولاد نهار خود حضرت ایشان در حیاتی خورد و انجام نمودند. بعد از تسوید این اوراق برادر هم مذکور را دیگر فرزندی هم پیدا شده سسی محمد عابد سلمه جان و تعالی و البقاء.

برادر هم محمد حنیف جان فرزند چهارم حضرت ایشان

این برادر علانی مایان فرزند چهارم حضرت ایشان از زوجه ثانیه بی بی کراچی والده است تولد او در شهر کراچی ۲۱ محرم ۱۲۵۳ هـ با برادر توأم خود عبد اللطیف یکجا شده است عبد اللطیف

را ہمراہ والدہ او و دیگر اطفال ہمراہ خود بکوٹہ برآئے وہمہ در زلزله کوٹہ مردند الا این بچہ کہ در کراچی گزارا
 بودند از وقت زلزله سلامت ماند قرآن شریف و فارسی ابتدا نیز نزد حضرت ایشان خواند
 باز از جہت کم فرستی خود بے شوقی او بطرف شگرہ ٹہ نزد مولوی حاجی محمد حسین اور فرستادند
 کہ تا حال در انجائی ماند و نزد مولوی صاحب سبق می خواند علم و ہدایت نصیب گرداند۔

فصل در ذکر بعضی احباب و مریدان خاصہ حضرت ایشان

مریدان تلقین یافتہ حضرت ایشان در ملک سندھ و بلوچستان و خراسان بسیار
 و بیشتر اند و حساب آن ما را معلوم نیست۔ یک بیاضی سابقاً دیدہ بودم کہ در آن حضرت
 ایشان نامہائے مریدان و ولدیت و توفیت و سکونت ایشان بطریق نہرست قلمی
 فرمودہ بودند و در ابتدای رشد و ارشاد این سلسلہ قائم فرمودہ بودند مگر بعد از ان آزرا
 ترک فرمودند و نام و نشان کے نمی نوشتند بعضی کسان می آمدند و ایشان را نمی
 شناختند تا کہ خود میگفت من فلاں کم و در فلاں وقت مرید حضرت ایشان
 شدہ ام۔

حضرت ایشان در پی جمع آوری مریدان نبودند فلعلہ سازی و ہنگامہ پروازی را دست
 نداشتند خصوصاً از مرید کردن امر او رسا پہلو تہی مہکروند و میفرمودند کہ بر مرید شدن
 اصحاب دولت و ثروت بیچ اعتباری نیست اگر بجز و نیاز و طلب صادق کے
 پیش می آید اول از وی پرسیدند کہ بابا اول تو از کجا مرید شدہ و پیر خانہ شما کد ام است
 اگر میگفت از فلاں پیر یا خانوادہ مرید شدہ ام۔ میگفتند پیش پیر و مرشد خود بر دید
 شمارا آنجا فیض و فائدہ حاصل خواہد شد۔ اگر میگفت از کے مرید نشدہ ام یا پیر من
 فوت شدہ است و قائم مقام او مانده است یا نا اہل شدہ است اورا مرید میگفتند
 و اگر کے صاحب علم و فہم می بود اول اورا مرید استخارہ میفرمودند بعد از ان داخل طریقہ مرید میگردد۔

آخوندزاده ملا محمد آقوب کاکر پشین والہ

کہ در باہ گذشتہ از کوئٹہ برائے عبادت و مزاج پرسی حضرت ایشان آمدہ بود۔
 قصہ مرید شدن خود و واقعہ منامی خود با فقیر نقل کرد گفت کہ من چون دیگر مریدان
 چشم پوشیدہ مرید شدم بلکہ خوب طور تحقیق کردہ و صورت حضرت ایشان را در واقعہ
 دیدہ و شناختہ بعد از آن مرید شدم صورت حال و تفضیل اجمال آنکہ بعد از تحصیل
 علوم در سبب عاشق سلوک و داخل شدن در طریقت پیدا شد پیران و مشائخ
 دور و نزدیک را میدیدم می شنیدم دل من جانی قرار نیک گرفت۔ از آغا سید عبد العظیم
 کہ پیش از من مرید حضرت ایشان شدہ بود۔ وصف حضرت ایشان می شنیدم مگر
 با کے نیکو گویم گفتم کہ ہر کسی وصف و تعریف پیر خود ضرور میکند۔ درین تناو از روز شب
 و روز میگذرانیدم آخر استخارہ بآنے مسنونہ شروع کردم و متواتر شب استخارہ
 کردم۔ نہم شب چون بخواب رفتم می بینم کہ بسیار تشنہ شدہ ام گرمی و خشکی مرا
 بے تاب و بیقرار کردہ است از آغا عبد العظیم مذکور آب میخواستہ ام او میگوید بالاسی آن کو
 مکانے کہ دیدہ میشود و اشارہ بآن طرف کردہ میگوید آنجا آبی خنک ہست و در آن
 مکان شخصے نشستہ آب میدہد بیا کہ آنجا رفتہ آب خوردہ سیر شولیم ہر دو بآن طرف
 روان شدیم در راہ حفر با و مفاکہا بودند او مردی ضعیف و ناتوان بود رفتہ نتوانست
 و من مردی قوی جوان بودم جبت ہازدہ خود را آنجا رسانیدم می بینم کہ مردے سفید
 ریش بصورت و ہیئت کذائی نشستہ است و سوار کلان نوالہ دار و پیالہ ہائے
 چاشنی خوری دار پیش روی او داشتہ اند و از آن سوار آب سرخ رنگ مثل
 شربت انار مردمان را میدہد من ہم رفتہ آب خواستم نوالہ سوار پیچیدہ یک پیالہ
 چاشنی خوری پر کردہ مراد اند دیگر خواستم دیگر دانم حتی کہ پنج چاشنی خوری باخوردم و ششم
 ہم خواستم فرمودند بس است حال بس است پس از آن مکان بیرون شدہ آمدم

دیدم که گله‌ها در پس من افتاده اند و غوغا میکنند نوعی از آنها خود را خلاص کرده بجائے خود رسیدم و بعد از آن حال بیدار شدم علی الصبح از خواب برخاسته پیش آقا عبد العظیم رفتم گفتم حلیه و صورت مرشد شما چه طور است او چیزی شکل و شباهت ایشان بیان کرد فوراً گفتم برخیز که با ایشان برویم و بخدمت حضرت ایشان برسیم نماز فجر خوانده برویم با ایشان روان شدیم و برابر بعد از ظهر بجائے حضرت ایشان در شاه‌کلی رسیدیم حضرت ایشان آنوقت در بالاخانه خود مطالعه کتابی میکردند که رفتم خبر داد که فلانی و فلانی آمده است همچنان آن کتاب در دست گرفته در محل مطالعه انگشت داشته بیرون آمدند ملاقات و مرحبا کرده بان نشستند چون چشم من بر روی مبارک افتاد دیدم که بعینه هو بهو همان محبوب در باشی دو شپشه است که شب آنرا بخواب دیده ام در آن وقت دل من در لطیف و اضطراب آمد سید صاحب حقیقت احوال من عرض کرد که این آخذ از پیش امام مایان است برای مرید شدن آمده است. از خدمت حضرت ایشان تلقین ذکر و توجه باطنی التماس دارد حضرت ایشان حسب دستور فرمودند که بابا مثل نخ و پیران در زانه بسیار اند بر جا که دل تو خواهد مرید بشو من لائق این کاریستم گفتم قسم است مرا بخدمت تو تقدس اگر تو مرا مرید نیکنی در تمام عمر از دیگر جا مرید نخواهم شد و عمر من بر باد خواهد رفت فرمودند خوب است شما اول استخاره بکنید بعد از آن دیده خواهد شد. جسارت کرده باز عرضدا شتم که نه بار استخاره کرده بعد از آن در اینجا آمده هشتم ساعتی تا اتم کرده فرمودند خوب است وقت صبح بعد از نماز پیش من حاضر شوی. وقت صبح التفات فرموده مرا مرید کردند و تلقین ذکر قلبی نمودند و ترتیب ملاقه ارشاد فرمودند و عنایاتی بحال من فرمودند که تا حال ذوق و شوق آن در دل من شعله زن است و بعد از سه ماه که حضرت ایشان بکوشه آمدند باز آمده سبق دیگر لطیفه گفتم و از عجایب اتفاقات آنکه موافق همان گلاسه‌های شریعت

در حیاتی اوشان پنج سبق و فقه بد فقه گرفته که زیاده نصیب من نشده

مولوی حاجی محمد علی ثانی پور از قزم بلوچان نالپرساکن شنده جام ضلع حیدرآباد
 سنده عالم فاضل و صوفی صاحب دل بود بحسن صورت آراسته و کمال معنی پیوسته
 صاحب تقوی و طهارت و نظافت بود علم ظاهری از مولوی محمد حسن حیدرآبادی خوانده
 بود با اهل و عیال بخریستان رفته چند سال در آنجا اقامت کرده باز بسنده معاودت
 نمود وجه معاش و کفاف عیال خود از وجه زمینداری میکرد و خود بمبرات و وظائف
 و عبادات و درس و تدریس مشغولی داشت صاحب حقائق و معارف و اسرار و
 مستور الحال بود از بعضی عرائض او که بخدمت حضرت قبله گاهی می نوشت و متفلسف
 و اوقات و منامات می نمود پی ب حقیقت احوال او می بردیم حضرت ایشان جوابهای
 مفصل می نوشتند با حقائق و معارف در آن ضمن بیان میکردند انوس کلاک المیت
 و استقامت در فرزندان او باقی نماند و آن مجموعه مکاتیب شریفه بدست ما رسید در
 سنه ۱۳۴۷ انتقال کردند -

فقیر حاجی علی محمد خردوار پسر فقیر حاجی احسان جردار که ذکر خیرش حضرت ایشان در
 رساله تذکرة الصلحاء نموده اند و از صالحین چشمه بید خود شمرده اند صاحب ترجمه
 حاجی علی محمد نیز موصلاح سفید ریش مثل پدر خود مخلص خاص و نیکو کار است اگر چه خود
 عربی خوانده نیست مگر بصحبت علماء و مطالعه کتب سندھی از مسائل نماز و روزه بسیار
 خبردار است. حضرت ایشان در ضمن ذکر حاجی احسان ذکر پسرش حاجی علی محمد نیز
 نوشته اند و باین صفت یاد کرده اند که در فرزند کلاش حاجی علی محمد بجهت پنجاه سالگی تقویاً
 موجود است و بصلح موصوف با وجود آنکه در قوم جردار عقیده اهل سنت و جماعت
 کم است اما حاجی علی محمد آن قدر سنی متصلب است که نامهای پسر سه فرزندش خود
 صدیق و عمر و عثمان و نام نبیره خود معاویه داشته است که در ملک سنده همین نام

از کسے دیگر در شنیدن نیامده - تا حال بقید حیات است -

فقیر حاجی نصیر لغاری قریب قریب چہترہ تعلقہ منڈہ الہیار میں درویش

مرد حضرت کلان بود کسب اذکار و لطائف و مراقبات از حضرت ماکرہ - علوم

در سیہ خواندہ بود بکثرت ذکر و مراقبہ و شب خیزی شغل میداشت - در مردمان

بکشف قبور و اجابت دعا و صحت استخارات شہرت یافت از دور در مردمان

حاجت مند پیش او می آمدندہ بمنزرات اولیاء برائے دعا و استخارہ گرفتہ می بردند -

حضرت ایشان ازین کارها اورا سخت منع میفرمودند و ہمیشہ بستر احوال ارشاد

می نمودند بیچارہ چون لاچار میشد چیزی میگفت کہ در استخارہ چنین و چنان دیدم

و صاحب قبر چنین گفت مگر مہربانی کردہ این سخن مخفی داریند تا حضرت ایشان نشوند

و مر از جرد تویج نکلند - تاریخ ۱۱ شہر شوال در سنہ ۱۲۵۶ ہجرت ابدی پوست -

مولوی عبد اللہ احمدانی ساکن قریب خود نزدیک منڈہ غلام علی از قوم بلوچان

احمدانی عالم فاضل خلیفہ و شاگرد رشید مولوی حاجی اعلیٰ محمد مشاری والد بود در تخریب

فتویٰ و فصل خصومات مہارتی خوب داشت اکثر مردمان گرد و نواحی برائے فیصلہ

خصومات اورا گرفتہ می بردند حق گو در استنباز بے ریا و بے پروا عالی ہمت و صاحب

جرات بود پیش امام و ملازم مسجد میر صاحبان در منڈہ غلام علی می بود - در ایام عاشورا

بشی در مجلس میر محمد بخش خان مالپور مجلس تعزیر خوانی منعقد کردہ بودند در آن

مجلس مرثیہ گو بیان بعضے کلمات ناشائستہ بر زبان راندند مولوی صاحب را

رگ حمیت بجوش آمد یک چوبدستی کلان بدست گرفته بلا شد بر بہر کس کہ وارث

برابر میشد بے تحاشا میزد و نعرہ زد کہ اسی حرازادگان باشیدا مردز یا شمارا قتل میکنم

یا خود را ہمہ در اذرا تفری فلا شدند تمام مجلس را در ہم و بر ہم کرد و تن تنہا بر تمام جماعت

رافضیان غالب آمد کہے را مجال نشد کہ پیش روی مولوی صاحب ایستادہ شود

یک سال در سنده آب دریا طغیانی کرد غرقانی زمینها و قریه با بصورت مهیب پیدا
 گردید موی صاحب هم در آن سال همت کرده بطرف خود بند با بسته قریه هائے
 خود را و مردمان را از غرقانی محفوظ گردانید بنا بر آن در حیدرآباد در بارگورز منعقد گردید
 و کسانی که خدمات شائسته بر روی کار آورده بودند و سرکار آمد داده بودند انعامها
 و آفرین نام با میدادند موی صاحب را گورز هم یک آفرین نام عنایت کرد.
 در آن محفل که از اهل اوعامیان و دولت پر بود یکی با موی صاحب از کرسی برخاسته
 آواز کرد که صاحب! این چه انعام و اکرام است اول بادشاهان اسلام مردمان کاری
 را خلعت با و جاگیر با عطا میکردند شما فقط یک پرزه کاغذ با عنایت کرده ای گورز
 حیران شد که این چه میگوید که را از مصاحبین خود پرسیدند که موی صاحب چه
 میگوید یکے از چابلسان عرض کرد که موی صاحب شکر تہ حضور بجایمی آرد و دعا گوئی
 دولت میکند باز موی صاحب فی الفور برخاسته گفت نے نے صاحب! من
 این طور نمی گویم من میگویم که این آفرین نامہ را من چه کنم باید که جاگیر یا خلعت یا منصب
 بمن عطا کنند تمام حاضرین از جرات او تعجب کردند و او را بزور نشانند و در دل
 همه خوش مخندند که راست گفت و آنچه در دل با بود ظاہر کرد سنی حنفی صوفی صاف
 صحیح العقیدہ متصلب فی المذہب متمکن فی الشرب بود دیگر موی صاحبان در
 فتنہ بخدمت بسیلاب آزادی از جہارفتندان ثابت قدم و حکم ماند و با آنها مناظر با
 و بحثهای معقول کرده لاجواب و ملزم می نمود. در محبت و اخلاص پیر خود فانی بود
 ہر ماہ یا بعد از چند گاہ ضرور حاضر حضور میشد یا بکوٹہ می رفت و از دیدار مرشد خود دیدہ
 پر نور دل خود مسرور می نمود. بعد از رحلت حضرت ایشان ہمداران سال بسیار شدہ
 داعی اجل را بیک گفت و بیاران خود پیوستہ
 در وحشت مرگ بیم تنہائی نیست باہران عزیز آن طرف بیشتر اند

در سنه ۱۳۶۶ انتقال نمود سه فرزند از دارا زنجنده مولوی محمود صاحب علم و فضیلت است - بارک الله تعالی فیهم -

حاجی محمد علی لغاری سلمه - مردی نظریف خوش طبع از مریدان حضرت صاحب گلان قدس سره است حضرت ایشان را ظرافت و خوش طبعی او پسندی آمد صاف دل و صاف گوی است هر چه در دلش می آید بے حجاب بر زبان می آرد در زمی هشت آن دریزه بخدمت حضرت ایشان نذر اند گذرانند و عرض کرد که حضرت آنچه کنم "عالی سرکار" یعنی زن خود را گفتم که یک من با جره بدو تا فروخته بخدمت مرشد خود نذرانه ببرم نداد لچار هر چه بدستم بود آورده حاضر کردم و گفتم که مرشد من باینهم راضی خواهد شد مگر عالی سرکار راضی کردن مشکل تا حال تجربه که عمرش هشتاد سال باشد بقید حیات است -

مرحوم مرزا فیض احمد بیگ ولد جناب مرزا محب علی بیگ از خاندان معزز بود اباً عن جد در زمانه حکومت ناپسیران خواه انگریزان خاندان ایشان بمناصب عالیه فائز بود و بعلم فارسی و انگریزی سفر آرزو خودش هم اول در ملازمت سرکاری عمری گذرانید بعد از گرفتن پنشین رجوع و انابت بدرگاه حق جل و علا نمود مثل پدرش مرزا محب علی بیگ در اذکار و مراقبات شب و روز اشتغال می نمود و در فن حکمت که موروثی خاندان او بود و بنیره مرزا خسرو بیگ بود دستری خوب داشت روزی او را گفتم که مرزا صاحب دل من بسیار ضعیف است براسه تقویت قلب کدام نسخه یا علاجی مناسب مزاج من تجویز بکنید ساعتی فکر کرده گفت قاعده اطباء این است که هر عضو از انسان بر ریاضت کردن قوت و طاقت میگیرد و طریقته شمانقشند به است و ذکر قلبی ریاضت قلب است ذکر بسیار بکنید که دل شما قوت گیرد - در سنه ... ناولد رحلت نمود - رحمة الله تعالی علیه

حاجی محمد علی

مرزا فیض احمد بیگ

مرحوم سید غلام شاه حکیم نژاده محمدخان برادر حکیم سیدالمنش شاه ولد سید
نورمحمد شاه حکیم نندانی فضائل و کمالات علمی و عملی این خاندان عالیشان از مفصل
بنویسم کتابی دیگر طیار میشود

در اسلافش کرم طرز قدیم است کریم ابن الکریم ابن الکریم است
میر عبد الفتاح جد ایشان امیر الامرا و استاد الاطباء و در عصر خود ثانی ابن سینا
بود در علوم و فنون شتی مهارتی کامل داشت در فن سپاگیری و پسته بازی آشنایی
و موسیقی نقیر نداشت از طرف محمد شاه بادشاه دہلی ب سفارت از هندستان ب ایران
رفت و پروانه آزادی ملک از نادرشاه گرفته آورد و با وجود این همه فنون صاحب کمالات
و مکاشفات و حضور بود از حضور آن حضرت سرور کائنات بحضاب نسکین مشرف
شده بود این خاندان شرفت را با خاندان ماز هفت پشت را بطه اخلاص و
محبت مربوط و سلسله اتحاد یکجہتی مضبوط بود

موصوف را با حضرت قبله گاہی را بطه اخلاص و محبت صمیمی بود ہمدوم و ہمز
حضرت ایشان بود تا زنده بود ہر روز از نژادہ محمدخان پایا وہ وقت شام بحضور
شریف می آمد مراقب و مشغول بباطن در مسجدی نشست و بعد از نماز عشا
رخصت گرفته باز بخانه میرفت

حضرت ایشان ہمیشہ علاج و دوا از و میگرفتند و مسئلہ شرعی و فتوی از میان
حاجی اصل محمد درسا لیکہ حضرت ایشان ب سفر عربستان روانہ شدند قبل از مراجعت
ایشان چند روز در ۳۳۳ ہ وفات نموده بوردہ افسوس کہ ازین خاندان جلیل
ایشان فضیلت علمی و کتب خانہ قلمی رفت یک فرزندش سید غلام مرتضی شاه
سند یافتہ طبیبہ کلج دہلی بکار و بار طبابت گذران خود میکند و دیگر فرزندش حاجی
نورمحمد شاه مرد صالح و نمازی در ملازمت سرکاری عمر بسری برد

سید غلام شاه حکیم

میر عبد الفتاح

سید حاجی عبداللہ شاہ دہلوی

سید حاجی عبداللہ شاہ و اہل بیٹی اخلاص و ادب و اعتقاد بمرشد خود
 پکس دارد مگر این شاه صاحب را ادب و اعتقاد بسر حد جذب و جنون رسیده
 بود اگر کسی گوید که از معززین و معتبرین زمانه باشد اندک سواد ادب در گفتن یا رفتن یا
 نشستن با حضرت ایشان میکرد طاقت تحمل نداشت فوراً با دو چنگید و استیزه
 می نمود. ہم سید و ہم زمیندار و ہم حکیم بود کسی را مجال نمی شد که با او دم بزند خود را فرغ
 طبابت مستغنی بود مگر هر مرتبیین که پیشش می آمد اول نذرانہ مرشد از او گرفته باز
 علاج میکرد و او را هم راجع نموده بخد متب حضرت ایشان میرسانید و خود هر چه
 داشت از املاک متحرک و غیر متحرک حتی که خانه و اوطاق همه را به حضرت ایشان کرده
 و دستاویز نوشته داده بود. و تمام سفر عراق و حجاز و شام رفیق حضرت ایشان بود.
 در ۳۳۳ هجری بجای خود را در رحلت نمود و حضرت ایشان بجنبشش او را نگرفتند
 واپس بدیگر در ثنائش دادند.

شاه صاحب حاجی فضل علی شاه سلمه ربیع الطبع شریف المزاج از
 سادات لکھنوی سنی صاف صحیح الاعتقاد است و در سفر سده همیشه با حضرت
 ایشان مصاحب می بود و در سفر عربستان برافشکی نیز تا آخر رفیق شفیق بلکه خادم
 الرفقاء بود و در قافله نشتران ہم پایه و ہم کجاوه مرحوم سید عبداللہ شاہ و اہل بیٹی و ملازم او
 بود چرا کہ بخیر او سفر میکرد و چونکہ مرحوم مذکور الصدر زود رخ و نازک مزاج بود. گاه
 بیگاہ خواهد نمود او را زبرد توپرخ می کرد مگر آفرین بر حوصلہ این شخص کہ اینقدر تحمل بردباری
 نمود تا آخر شیوہ وفاداری را ترک نہ نمود.

مرحوم آخوند صاحب حاجی عظام محمد خان متقاوی از آباد اجداد مخلص و
 سرید آباد اجداد باور بلکه در بیدل و عطاویجا آدمی خدایت جانی و مالی لواء آنها ہم فائق
 و بالاتر نیایان او صاحب علم و عقل و فراست بود و در زمانہ ناپسوان نزدیک

شاه صاحب حاجی فضل علی شاه

مرحوم آخوند صاحب حاجی

میران سنده بسیار تقرب و اعتماد داشتند قلمدان وزارت و سفارت بدست
 او شان بود در شبوه شعر گوئی و انشا پردازى خاندان شان ممتاز بود مرحوم عظامحمد خان
 هم فارسى دان و بجه انگریزى خوان بود با وجود مال و دولت و ثروت موروثى در ملازمت
 سرکارى هم بجهده انجمنی سر فرزند بود در آخر پیشین گرفته زبندارى خود را سر پرستی و
 نظردارى می نمود با فقیر محبت و اخلاص قلبى داشت و احسانهاى بسیار کرده است
 اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه والحقه بالصالحین . در سنه ۱۳۴۰
 لا ولد رحلت کرد برادرزگانیش عزیز الله خان و عبد اللطیف بر املاک او متصرف اند .
 مرحوم مولوى نظر محمد دیهاتی هم عمر و هم سبق من بود ساها سال با هم کجا گذرانیدیم
 والدش مرحوم قاضى عبدالرحمن بعد از خواندن درسیات فارسى برائے تعلیم عربى اورا
 در سنه ۱۳۰۰ سایند او آورد من در ان زمان کافیه و هدیة التوحید خواندم اول چند رساله ها
 صرف و نحو پیش من خواند آخر با من ملحق شد و در کتابهاى فوقانی هم سبق شدیم تا آخر
 کتب درسیه پیش اساتذہ کجا خواندیم الا آن وقت که مولوى خیر محمد صاحب از نجبا
 گذاشته رفت مرحوم مولوى نظر محمد بدلى رفت و تقریباً پنج شش ماه در مدرسه
 مولوى عبدالرب صاحب تعلیم گرفته باز بسنده آمد و همیدین جانزد مولوى خیر محمد
 لکسى دستار فضیلت بست و بملک خود در قریه دیهات ضلع نواب شاه سنده
 بترویج شریعت و طریقت هدیة خلق مشغول شد بر جلش خود مدرسه مجد دیه
 جاری کرد و کار طبابت و معالجه مریضمان هم شروع کرد و گویا هم طبیب روحانى بود و
 هم حکیم جهانی مردمان از کناف و اطراف پیش اور جمع کردند . بلے سے
 ہر کجا چشمہ بود شیشون مردم و مرغ و مور جمع آیند
 صحبت او موثر و عطا و پوزناثیر بود بسیاری مردمان از صحبت او برادر راست
 آمدند بنام زور در مشغول شدند و بسیاری از فرقہ ہائے منفرد چون قادیانیان و

اہل تشیع بوعظ و نصیحت و مناظرہ و مقابلہ او ہدایت پذیر شدند۔ بعضی با او عداوت ہا کرتے تھے
 و در پے آزار او شدند مگر آن مرحوم از کار خود دستبردار نشد و از نصب العین خود باز
 نگشت۔ کار او شب و روز ترویج طریقت و مداحی طریقہ نقشبندیہ و وصف مرشدان
 خود بود در سائر اوقات و بہ حالات ذکر و فکرش ہمیں بود کہ مردمان داخل طریقہ
 نقشبندیہ شوند و ہر کس مرید حضرت ایشان گردد مردمان آن طرف اکثر بواسطہ او
 داخل سلسلہ ارادت شدہ اند۔

مرحوم در عشق و محبت پیر خود فنا فی الشیخ بود و دیگر کسی بنظرش نہی آمد کی بار در
 سفر ہندستان با من رفیق بود ہر جا کہ میخواستم بملاقات بزرگی از بزرگان موجودہ بم
 مرحوم بلطائف الحیل مانع میشد عذر ہا میکرد و پہانہ امیخت کہ الحال وقت گرمی
 است یا راہ دور است شمارا تکلیف خواہد شد و در آخر صاف میگفت کہ محبوب
 در خانہ موجود است و دیگر ہارفتن چہ ضرورہ است۔

مرحوم حاجی خیر محمد چوہدری جہالی دالہ نقل کرد کہ من برائے زیارت در منڈہ سائیداد آدم
 حضرت ایشان مرا برائے کاری با شیش منڈہ فرستادند اتفاقاً مولوی نظر محمد در
 ریل آمد و اول بار با ہم ملاقی شدہ کیجا بہ منڈہ سائیداد می آمدیم دور راہ از من
 احوال در گاہ و خیریت صاحبزادگان و ورود مہمانان می پرسید من گفتم یک حضرت
 مجددی از طرف ہرات آمدہ است بسیار نیک شخص است میگویند کہ امر در
 خانان حضرت مجددیہ دو کس صاحب فیض و برکت ہستند کہ از وجود آنہا خاندان
 روشن است کیے این حضرت شما کہ در منڈہ ہست دیگر حضرت فلان کہ در ہرات
 است از شنیدن این سخن یکدم مولوی صاحب بچو شش آمد و گفت ہاں !
 اینطور میگویند غلط میگوید خطا کردہ است مثل حضرت صاحب در دنیا کسی نیست
 مرحوم در منڈہ تاریخ ۹ جمادی الاخریٰ روز سہ شنبہ در قریہ خود انتقال نمود۔

مرحوم دوپسر دارد کلانش غلام مجید و عرف مولوی غلام حسین صلاح و نیکوکار
 نیک صورت و نیک سیرت است فرزند دوشش بر خوردار نور احمد عمر بیت
 سالگی طالب العلم سعادت آثار صلاحیت شعار است و با فرزندم بر خوردار
 غلام نبی جان در مدرسه آیینائی " به دستور والد او با من یکجا سبق میخوانند -

قاضی خان محمد و حاجی جان محمد هر دو برادران عینی مرحوم مولوی نظر محمد و
 فرزندان مرحوم قاضی عبدالرحمن هستند همه برادران و فرزندان ایشان اولاد مرحوم
 قاضی عبدالرحمن بصلاح و فلاح موصوف اند باخلاص و اعتقاد و محبت و بجا آوردن
 خدمات پیرخانه خود معروف همه فروع شجره طیبه اند انبیا الله نبیانا حنا.
 حاجی خان محمد مودی صاحب اخلاص و محبت کشاده دل بلند حوصله و عالی بهمت
 است عمرش وقت تخریر این مسطور شصت و پنج سال باشد کلانترین خانواده
 است و بکار زمینداری خود شاغل و دو فرزند سعادت مند دارد و خانصاحب قاضی
 غلام رسول و حاجی غلام صدیق -

برادرش حاجی جان محمد مودی در ویش صفت نیک عقیدت است
 بانگ انگریزی خوان و در ملازمت سرکاری عمده و منصب عالی دارد مگر وضع و صورت
 و لباسش خالص اسلامی است و درین معنی امر در نظیرش نایاب -
 فرزندان دارد کلان شان مولوی حاجی عبداللطیف از علوم درسیه فارغ
 التحصیل شده صاحب علم و فضیلت است بعارضه مرض از گوشها گشته است
 مگر از فهم و فراست بهره وافی دارد دیگر غلام قادر نوجوان انگریزی خوان صلاح و سعادت
 است سوم غلام سر و طفل پنج سال است سلمه هم سجان و تعالی و البقا هم -
 قاضی حاجی محمد محسن ڈوگری والہ سلمه ربہ - نزدیک ڈوگری ضلع لاڑکانہ
 سندھ سکونت دارد از مخلصان جدید و باریافتگان رشید است منظور نظر حضور

و مرغوب خاطر حضرت ایشان بود با وجود ملازمت و نوکری سرکاری ادقات عزیز خود را بذکر و فکر محصور میداشتند و از حضرت ایشان بتلقین مراقبات قلبی در روحی مستعد میشد لطائف شمه را از حضرت ایشان سبق گرفته در ذکر سلطان اشتغال شروع کرده بود که از حضرت ایشان همچو گردیده تا حال از کسب و شغل باطن غافل نیست. گاه گاهی احوال خود بفقیری نویسد وی گوید که بعد از حضرت ایشان آن ذوق شوق در من یافته نمی شود فتور و قصور در عمل رونده گفتم بلی این طور ضرور میشود چنانچه چون از مجلس دور میشود آن روشنی و مزه در مجلس باقی نمی ماند.

مرحوم قاضی عبدالکریم همیسه ساکن قریه قاضی عارف تعلقه میهن آبا و اجداد او ایشان بفضائل علمی و مناصب قضا و فتویٰ موصوف بودند و کمالات دینی و دنیوی معروف جد ایشان قاضی محمد عارف که این قریه بنام او سمی شده است صاحب کمالات و کرامات بود. مرحوم از مجانب جمعی و مخلصان صمیمی بلکه عاشق صادق حضرت قبله گاهی بود. صاحب علم و فضیلت مجلس آرا را و خوش طبع بذله گو و سخن سخ و موقعر شناس بود. نقلهای شیرین و بیست های رنگین بسیار یاد میداشت. در سفر با می شده همیشه مصاحب و هم کباب حضرت ایشان می بود بلکه مریدان شمالی در میند اران گرد و نواحی را خود سماعی میشد و برائے دعوت حضرت ایشان آماده میکرد. خود هم مختصر زمیندار بود مگر اثر در سوخ او برد دیگر زمینداران بسیار عرض و معروض دیگر مریدان بواسطه زبان قاضی صاحب بحضور شریف پیشی می یافتند و بحر صوابت میرسید.

خوارق و کرامات حضرت قبله گاهی و حکایات تصرف و مکاشفات حضرت ایشان آنقدر یاد داشتند و بیان میکردند که چه گفته شود سه
اگر سعدی آنجمله انشا کند مگر دفتر می دیگر املا کند

قاضی عبدالکریم همیسه

مرحوم در حیات ایشان دو سه سال پیشتر در ۳۶۲ هـ انتقال نمودند و فرزندان او قاضی جان محمد و قاضی فضل الله و مولوی غلام احمد و ماستر نثار احمد و بر خور و ارشد الرحیم هم پدر و اری با مادر و محبت و وفاداری می یابند و بر جاوه اخلاص و اعتقاد استقامت دارند سلمه هجره بهم

مرحوم محمد هاشم و محمد و محمد حاجی محمد و محمد و محمد الغنی بوبکانی بر سر برادران از خاندان مخدوم جعفر بوبکانی که علامه وقت و محدث زمان صاحب تصانیف کثیره و معتبره بود هستند از مخلصان قدیمی و جان نثاران صمیمی بودند بر سره تا با جان و مال و عیال بر نام حضرت ایشان فدا و در اخلاص و جان نشاری مستثنی بودند خانواده ایشان در فن طبابت مشهور و معروف است بر سره برادران کار حکمت بطریق وراثت و خاندانی مبرک و نند هم صاحب اراضی و در گرد و نواحی خود با صاحب حثت و شوکت بودند افسوس که بر سره برادران پله در پله فوت شدند و از اولادشان کسی قائم مقام او شان نگردید الا مخدوم حاجی احمد علی ولد مخدوم حاجی محمد که شخصی باصلاح صاحب دیانت و صلاحیت است. درین ایام با عیال در شنده سائیداد سکونت دارد و در مسجد حضرت ایشان بانگ و صلوة میکند.

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری برادر خان صاحب حاجی محمد احسان ولد آخوند امید علی ولد آخوند عبد اللطیف چهل سال عمر خود در خدمت و ملازمت حضرت قبله گاهی بسر برد و در سفر و حضر هم کاب می بود در یک سفر حج ۳۲۲ هـ هم با حضرت ایشان ملازم بود. نظر بر استی و غیر خواهی و امانت گاری او حضرت ایشان اکثر کارها از زینت داری و مسافری و خرید و فروخت بحواله او میکردند در حساب و کتاب چست و درست بود. خاص برائے خدمت حضرت ایشان ترک وطن و ترک عزیزان و خویشان خود کرده بعد از آن یار وطن و یار فرزند وزن نکرد گاهی در شنده گاهی در کوشه

مرحوم محمد هاشم مخدوم حاجی محمد و محمد الغنی بوبکانی

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری

گاہی در ناره بخدمت لائقه مامور دستعدی شد تا آنکه مرحوم در مکان پهن بیارشد
 و برای رفتن نشسته سائیند او روانه گردید قضا را چون میر پور خاص رسید بہمدان
 جا حالت نمود۔ برادرش حاجی محمد احسان کہ در کپڑہ مختار کار بود جنازہ اورا در ریل گاڑی
 برداشته بہر خود بختیار پور رسانیدند و در مقبرہ عزیزان خود مدفون گردید در سنہ ۱۳۵۵ھ
 یک پسر امید علی خان کہ حالاً بمنصب ڈپٹی کلکٹر فائز است خلف گذاشته
 است و برادرش حاجی احسان تا حال بقید حیات است خیلے مہربان غاوم و منصف
 این خاندان است۔ سلمہ سبحانہ و تعالیٰ۔

مرحوم حافظ حاجی اسمعیل نقرج ساکن مکان پین تعلقہ کپڑہ ضلع
 تھر پارکرسندہ شخصی مومن صادق الایمان حافظ القرآن سادہ لوح سادہ وضع
 از مصاحبان قدیمی حضرت ایشان است چون در کبڑہ شریف حضرت ایشان
 حفظ قرآن مجید تمام کردند حضرت کلان قدس سرہ حافظ اسمعیل را برائے سماع
 و بختہ کردن و در حضرت ایشان مقرر کردند بعد از ان سالہا سال مقرر در ماہ رمضان
 شریف آمدہ تام ماہ مبارک صہام در نشدہ سائید او میگنند انید و سماع دور و
 ختمات حضرت ایشان می نمود در یک ختمہ مو رمضان شریف خود سماع و حضرت
 ایشان امام میشدند و در ختمہ دوم خود امام و حضرت ایشان سماع میشد و بعد
 از عید سعید رحمت گرفته بوطن میرفت و باز بغیرہ رمضان شریف عود می نمود۔
 دیگر وظائف و اوراد مانند دلائل الخیرات و تصبیحہ ہر روزہ و قصیدہ غوثیہ بسیار
 یادداشت و ہمیشہ میخواند گاہی در کیشب یا یکدوم مقتدی تمام قرآن شریف ختم
 میکرد و در یک سفر حج سلسلہ با حضرت ایشان رفیق بود فارسی دان عربی خوان
 کاتب خوشخط بود برسم الخط عربی بسیار کتابہا برائے حضرت ایشان نقل می کرد۔
 در نقوش و عملیات و پر کردن دائرہ ہائے خوب داشت در ریل و جفر ہم کار میکرد

مردمان از اطراف و جوانب برائے نوشتن تعویذ یا گرفتن دوا پیشانی آمدند اگر کے
 پنج پیسے و ادب رضا و رغبت می گرفت و الا فلا طمع متواضع منکسر المزاج
 خادوم در سجد پیشنہ والہ می بود و ہمہ در انجا در مقام پہن در سلسلہ بر حمت واسعہ
 پیوست۔

مولانا و استاذنا الحاج الحافظ مولوی لعل محمد صاحب متعلومی

از علمائے راسخین و نمونہ سلف صالحین بودند فقیہ معتد و فرضی مستند بود در
 علم قرآن و حساب عدیل خود نداشتند علمائے فارغ التحصیل نزد او سراجی میخواندند
 و خواندن آن کتاب نزد میاں صاحب سند کمال و سبب افتخار اعتبار بود۔ در ان زمان
 کہ حضرت کلان ہجرت کردہ بسندہ آمدند حضرت اوشان مولوی حاجی لعل محمد را
 برائے تعلیم حضرت قبلہ گاہی بشکہ آوردند در انجا سادات مکہ و دیگر صاحبزادگان را سبق
 میداد و حافظ حامد شاعر مشہور و سید میراں محمد شاہ از دی سراجی خواندند بعد از ان
 چون حضرت کلان بعربستان با عیال ہماروانہ شدند میاں صاحب ہم ہمراہ اوشان
 رفیق بود و بعد از پنج میاں صاحب بسندہ معادت نمودند و حضرت اوشان پنج رنجا
 پنج سال اقامت کردند و حضرت قبلہ گاہی در مدرسہ ہامچ آن ملک فارغ التحصیل
 شد بعد از ان چون از عربستان بگہر واپس آمدند حسب استدعائی بر صیاحبان
 نندہ غلام علی والہ میاں صاحب را حضرت اوشان بہ نندہ غلام علی در مدرسہ
 مقرر کردند و بعد از ہجرت میاں صاحبان و حسن تعلیم و تربیت میاں صاحب کار مدرسہ
 خوب رونق گرفت از اطراف و اکناف سندھ طلبہ و شاگردان جمع شدند و از چشمہ
 علوم و برکات اوشان بہر بہر شدند و تقریباً بیست سال ہمیں مشاغل مدرسہ
 جاری بود تا کہ میرا م بخشش خان فوت شد و زمانہ دیگر گون شد۔ ع
 آن قدر جہت شکست و آن ساقی نماند

مولانا مولانا لعل محمد صاحب متعلومی

پس حضرت قبلہ گاہی میاں صاحب رادر ۳۱۹ لہ برائے تعلیم من در زندہ سائید
مقرر کردند سائے دونوز حضرت ایشان کتب در سید خواندم بعد از ان بر جائے
خود در شہر مشاری سکونت پذیر شدند و تا آخر عمر بتدریس و افتاء و تخریر مسائل
و فیصلہ ہا بسر بردند۔

کتابہائے در سید از کثرت تعلیم و تکرار ایشان را بر زبان یاد شدہ بودند در آخر
عمر چون طاقت نشستن نداشتند خود خفته و طالبان دور نشسته کتابہا در دست
گرفته سبق میگرفتند قاعدہ ایشان بود کہ شاگرد را اول از سبق گذشتہ امتحان گرفته
بعد از ان دیگر سبق میدادند یکسال نزد ایشان سبق خواندن برابر پنج سال
پیش دیگران بود و در آخر فرزند می غلام علی جان را ہم برائے خواندن بشاری نزد ایشان
فرستادم پس میاں صاحب مرحوم ہم استاد من و ہم استاد پدر من و ہم استاد
پسر من بود و آنقدر مہربانی با و محبت و عنایات بر سر ما داشتند کہ در حوصلہ تخریر و تقریر
نیاید در ۱۳۵۳ تاریخ اذی الحجہ یوم عید الفضحی در شہر خود مشاری انتقال نمودند۔

پیشتر عالم صاحب از خانواده پیران ساکن مضافات انبالہ ملک پنجاب
است۔ این بزرگ زادہ آخرین مرید حضرت ایشان است از بیمار شدن حضرت قبلہ
گاہی چند روز بیشتر در خیابان زندہ سائید تشریف آورد و استدعائے مرید شدن
نمود و گفت بسیار جاہا رفتہ ام و تمام پنجاب و ہندوستان گردیدہ ام جاہی قلب
من قرار نگرفت پس تعریف حضرت ایشان شنیدہ در نیجا آمدہ ام حضرت ایشان
از مرید کردن او پہلو تہی و عنذر خواہی نمودند کہ چونکہ اصرار و الحاح او زیادہ گشت و بواسطہ
بعضی صاحبزادگان سفارش نمود حضرت ایشان قبول فرمودند و او را ملقبین کردہ
بیعت نمودند۔

پیر صلہ حب موصوف روزی خلاصہ با فقیر اظہار احوال خود نمود کہ ما خود را پیر خانہ

پنجاب هتم آباد و اجلا و با کار پیری و مریدی کرده اند و من خود در طلب پیر کامل در اکثر بلاد
 پنجاب و هندوستان گردیده ام بزرگان معروف و مشهور دیده ام مگر هیچ تسکین
 خاطر من نشد تا آنکه در اینجا حاضر حضور و الا شده ام و اید و در توجه کامل و فیض تمام
 هتم پس من بطریق مشوره عرض داشتم که جناب من اگر درین زمانه شیخ شبلی و
 یازید بسطامی بیضا هید آن خود طلب محال است و بیرون از دایره قدرت آن چیز
 که در قدرت ما نباشد طلب کردن آن بر ما فرض نیست و این سبب حرمان دلگامی
 از مقصود میگردد اگر بیار و درین زمانه طلب جالبینوس و ابو علی سینا کنند و از دیگران
 علاج نکنند لابد از بسیاری بلاک میشود بلکه در اضرت است که از حکیمان حاضر وقت
 علاج خود بچوبید تا از بلاکت نجات یابد یا مثلاً کسی اگر سنه با سیدنان و صوره نان خشک
 نخورد از گرسنگی می میرد اگر شمارا علاج خود کردنی است و بمقصود خود رسیدنی چسب
 پیران و مثل نخ یافته نمی شوند در هر ملک و ولایت یافته می شوند براسی نمایان دستگیری
 در بهنایی او شان کافی است کار پیران ره نمودن است و راه رفتن کار میرد اگر بر راه
 راست میرود بمنزل مقصود میرسد و الا فلا از اینجا است که گفته اند پیر اگر خس است
 برای مرید بس است آری شرف فقط این است که صاحب استقامت باشد
 و متبع شریعت و سنت نه مبتدع و خلاف طریقت که صحبت او زبر قائل است
 و بیعت او هم باطل و نعوذ بالله تعالی من ذلک

و این حکایت بهر آن نوشته ام تا دیگر اصحاب و طلباب را بر که این خیال خام و
 سودای بی سود در سر وارد و باین دسائس و خطرات از کار بازماند سبب هدایت و استصواب
 او گردد و حکم مالاید سر که لایت ترک کلمه کار و کوشش بکند.

مولوی حاجی غلام علی گویا پانگ ساکن قریه خود از نواحی بدین ضلع حیدرآباد
 با وجود علم و فضیلت ظاهری در ساوک طریقت تحصیل کمالات باطنی سرگرم و ساعی

بودند در او اهل مرید و صاحب پیر محمد سعید صاحب لواری و الذکر بعد از آن بخدمت
 حضرت قبله گاهی رجوع کردند و در صل لطائف و مقامات سلوک تکمال رسیدند
 روزی از ایشان پرسیدم که مولانا مشایخ نقشبندیه مواضع ذکر را در حوالی سینہ زیر پستان
 راست یا بالائی آن برائے لطیفه روحی و سرری و غیره مقرر کرده هستند مگر این جایها
 فطره شعور و ادراک ندارند بخلاف قلب که محل حس و حرکت است پس طالب چه طور
 بداند که این لطیفه در اینجا پخته شده و ذکر در آن جاری شده است مولانا یکدم دستها
 برداشته هر دو بر روی خود محکم گرفته گفت که مرا ازین هر دو بر روی خود وقت مراقبه
 ذکر جاری میشود شنا چه طور میگوید که این جای با حس و حرکت ندارند اگر چه جواب
 مولانا از عالم دیگر بود مگر من خاموش شدم. مولانا عم دراز یافتند تقریباً بهشتاد سال
 رسیده باشند بعد از رحلت حضرت قبله گاهی بهم دو سال زنده بودند تا که در ربیع الاول
 ۱۳۶۸ انتقال نمودند و در ایام مرض الموت ذکر نفی و اثبات بر او چنان غلبه
 کرده بود که طاقت تحمل آن نداشتند با وجود ضعف و پیری و بیماری شبها در وقت
 شدت سرما با بقرار شده از بستره بر فاصله بیرون می رفتند و بگری می پرداختند و در پیش
 در پس او رفته بزرگ گرفته می آوردند درین زمانه وجود این چنین اشخاص متبرکه نایاب است.
 از اولادش مولوی حاجی محمد سعید شخصی صالح صاحب علم و فضیلت است او را تقریباً در سال
 و فقه سبحانه و تعالی و ابقاه -

اللهم افتح لنا بالخیر و اخرجنا بالخیر و اجعل عاقبة امورنا بالخیر و ربنا
 اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و صل الله تعالی علی سیدنا
 و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین. مخفی نماند که کسب اوراق دو سال قبل ازین
 تسویر کرده شد و در کازیمه و قلنغ و انقلابات زمان فرصت شاعت آن نشد
 تا که درین سال شش ماه حواله کاتبی زده انشفاط طباعت آن کرده شد
 و اخذ و عوشرات الحمد لله رب العالمین

تاریخ وقات حضرت الیغان از کلام اکر امت نظام حضرت نور الشارح کابلی مد ظله العالی

احسن الخلق اکمل الایمان	اسے دریغاکرخت قطب نماں
سر و سردار زمره عسرقان	گل گلزار احمد و فاروق
عارف و کامل و ذوی الایقان	سالک مسلک سلوک و پدی
سال وصل و وصال اورا دان	سہ صد شخصت پنج بعد از الف
بد بدش جا بحق فخر زمان!	حضرت حق بجنبت الفروس
خلود دائم بعد السمات	مرثیہ از جناب حضرت شیخ ابو سعید صاحب محبت می آپوسی دَام سَعْدُهُ وَ زَیْدُ مَجْدُهُ
بمخلد فی الریاض الزہرات	لمثلک فی القصور العالیات
اولئک من وقوا بالمکرمات	اتدری ابن موقعها المیت؟
فشاع اسم له فی الکائنات	اتدری مستحقوها؟ فمن هم؟
بقطب السند من لقب الذوات	هنالك محمد حسن تلاقا
لطلاب العلام من الحیاة	انالله المعارف والمعالی
سموت ذرئی المکارم والصفات	فلا یفنی اجتهادک ای حین
لاهل العسر جوداً بالہبات	علوت منازل الامر شاد تقوی
یواعی فی الامور الواجبات	صبرت علی الخطب وکتبت
لاخترناک عنا فی الوفاة	ومن خلقت بعدد من قریب
فلا ندری الصیام من الصلوات	ولوان المینة فی اختیار
ومن هو من یکافح کل ات	فلیتک بعدنا اذ نحن عمیا
شیوعاً کاملاً کل الجهات	فمن هو من یؤدی ما علیه
بابنا بالمجد و فی مکات	لقد شاعت طریقته بسند
	یقیناً انه فرد فرید

رفیع القدر عند الله حتماً باصناف التجایا السامیات
 وما من مراحیل یروجون اباً من الاعمال الا الصلحات
 فانتم لها من الرحمن دوماً وانت المستحق لذی الصلوات
 قطعه تاریخ از جناب محمد ابراهیم صاحب محب دی کابلی متخلص بخلیل
 حضرت نامی سند شیخ محمد حسن فرد مجد و نسب، زبده اهل زمن
 جامع علم و عمل مرجع و البستگان سال ورودش بود در صنف این انجمن
 آن صدف جان پاک و آن گزبان پاک حیف که شد زیر خاک آه که ماند از سخن
 سال فاش ز غیب یافت خلیل این سرش مصد علم و مقام کرد بخت و وطن!

قطعه تاریخ از جناب صبا جزاده محمد سلیم جان صاحب محب دی

بیتد با قبله ما مرج و ما وای خلق خاصه حق نائب حضرت محمد مصطفی
 یوم اثین بود و تاریخ دوم ماه رجب در زمین آسود گنج فیض و عرفان و بیدا
 روح پاکش چون تنشای اول حق نمود از حریم قدس اهل عرش را آمد ندا
 باب رحمت و انبیا و سهلاً مر حبا لفضله آورید این دوست را از زود ما

تغنی نماد

که شعراے عصر با قصائد و مرثی بتازی و فارسی منظوم کرده اند
 و جذبات قلبی بر صفحات قطاس نشان نموده اند مگر با حجت اختصار
 در اینجا بر همین قدر اکتفا کردیم
 در خانه اگر کس است یک حرف بس است -

اظہار الشکر و دعا گوئی

روزی در کراچی با صاحب مطبع عباسی در باره
کتابت و طباعت این کتاب گفت و شنید و مشوره
میکردیم که مخلصی خاص حضرت قبلہ گاہی خان بہادر
عبدالقادر خان سابق وزیر اعظم جو ناگدھ تشریف آورده
در مجلس مشاورت شریک شدند و از طبع این کتاب خیلی
خوشنود شده برائے مصارف آن بطیب خاطر و خلوص نیت
راغب شدند ہر چند معذرت نموده شد کہ ضرورت ندارد بے تکلف
ما خود میکنیم مگر اصرار زیادہ نمودند و اخراجات آن را خود ذمہ برادر شدند
پس این چند حرف شکریم و دعا تہیہ جہتہ یادگار قلب بند نموده شد
دست روشن و وقت مجموع بابو۔ قدم بابت و پایہ مرفوع یاد!
تتاً خوش رفتنت بر صواب۔ عباد قبول و دعا مستجاب

تتمت